

«دستی که نان می‌دزد نمی‌تواند آزادی ببخشد»  
مقدمه

جهانی باز هم تضاد میان واقعیت اقتصادی (غارت مردم مستعمرات از جانب اقلیت) و ادعاهای فرهنگی و سیاسی (استقلال سیاسی مستعمرات و کوشش برای صیانت حقوق بشر) اصولاً مطرح نشود.

در انکار تضادها چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی نظریه پردازان استعماری در سبیلی از اوراق و نشریات تبلیغاتی که تحت عنوان تحقیقات و نظریات علمی انتشار می‌یابد این حقیقت مسلم و روشن را ناگفته می‌گذارند که حقوق اقتصادی انسانها یعنی حق حیات بشر زمینه اصلی و پایه سایر حقوق بشری در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی است و همه حقوق بشری برای انسانهای زنده مطرح است و زندگی انسانها بدون تأمین مادی امکان ندارد و بدین جهت اگر حق حیات فرد یا جماعتی از انسانها از نظر اقتصادی به خطر افتد الزاماً سایر حقوق بشر نیز به خطر خواهد افتاد. بنابراین واقعیات می‌توان این حقیقت را پذیرفت که حق حیات، پایه اصلی و اساسی سایر حقوق بشر در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی است و این حق ابتدایی و مسلم را از سایر حقوق نمی‌توان جدا کرد یا جدا دانست. وقتی بر اثر غارت‌های استعماری این حق حیات در مستعمرات دچار خطر می‌شود و میلیون‌ها انسان از کودکان گرفته تا زنان و مردان بالغ بر اثر فقر، گرسنگی، بیماری، سوانح طبیعی ناشی از تخریب محیط زیست، جنگها و... که همه ناشی از سلطه استعمار سرمایه‌داری با همکاری و شراکت طبقات وابسته به استعمار بر این جوامع است حیات خود را از دست می‌دهند چگونه می‌توان از صیانت حقوق فرهنگی و سیاسی بشر سخن گفت و خود را مدافع چنین حقوقی قلمداد نمود؟ دستی که نان می‌دزد نمی‌تواند آزادی ببخشد.

در نظریات کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری استراتژی این بود که با شیوه تولید سرمایه‌داری از «درون» مبارزه شود و با تشدید جنگ طبقاتی در درون جوامع سرمایه‌داری حاکمیت و مالکیت در همه زمینه‌ها از اقلیت به اکثریت جامعه منتقل گردد. تجارب تاریخی نشان داده که استراتژی غلبه بر شیوه تولید سرمایه‌داری و امپریالیسم سرمایه‌داری از درون نتوانسته موفق شود زیرا طبقات حاکم و مالک در کشورهای سرمایه‌داری

در تئوریهای کلاسیک سرمایه‌داری تکیه کلام و نظر بطور عمده روی مسائل اقتصادی است و به جنبه‌های فرهنگی و سیاسی امپریالیسم سرمایه‌داری کمتر توجه شده است. گرچه جنبه‌های فرهنگی و سیاسی استعمار سرمایه‌داری در بحث‌ها و بررسی‌های عمومی تجزیه و تحلیل شده و در این مورد آثار ارزنده و فراوانی وجود دارد اما نکته اصلی این است که این بررسی‌ها به صورت مسائل جدا از روابط و اثرات متقابل سیاست، فرهنگ و اقتصاد مطرح شده (و می‌شود)، گویا فرهنگ و سیاست مقولاتی کاملاً دور و مستقل از اقتصاد است. به نظر نگارنده چنین برخوردی با مسئله استعمار سرمایه‌داری ناقص است زیرا زمینه‌ها و جنبه‌های اقتصادی سرمایه‌داری و استعمار سرمایه‌داری با زمینه‌ها و جنبه‌های فرهنگی و سیاسی آنها چه از نظر تاریخی و چه از نظر ساختاری یک کل را می‌سازد و نمی‌توان آنها را از هم مستقل و جدا کرد یا دانست. پیدایش و رشد سرمایه‌داری استعماری و همچنین چگونگی نفوذ و سلطه آن بر مستعمرات را نمی‌توان بدون توجه به روابط پیچیده و امتزاج اقتصاد و فرهنگ و سیاست سرمایه‌داری استعماری به درستی و وضوح توضیح داد و اگر چنین کنیم بررسی نارسا می‌ماند. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که با آشکار ساختن و همچنین آگاه کردن هر چه بیشتر استثمار و استعمار شوندگان از وحدت ماهوی اقتصاد با فرهنگ و سیاست استعماری می‌توان ترفندهای تئوریک نظریه‌پردازان سرمایه‌داری که به منظور گمراه کردن افکار عمومی استثمار شوندگان صورت می‌گیرد بی‌اثر نمود.

هدف اصلی نظریه‌پردازان استعماری از جدا دانستن فرهنگ و سیاست از اقتصاد، چه در جوامع سرمایه‌داری، چه در جامعه جهانی و چه در مستعمرات، انکار و پوشاندن تضادهاست:

در درون جوامع سرمایه‌داری و جوامع مستعمراتی هدف این است که تضاد اصلی یعنی تضاد میان واقعیت اقتصادی (حاکمیت و مالکیت یک اقلیت) با ادعاهای فرهنگی و سیاسی (حاکمیت سیاسی و آزادی فرهنگی اکثریت) و در جامعه

## نظری درباره امپریالیسم و لزوم توسعه تئوریهایی کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری (فرهنگ و سیاست استعماری)

پروفسور دکتر شاپور رواسانی  
استاد کرسی اقتصاد اجتماعی  
دانشگاه الدنبرگ - آلمان

بخش دوم

در دوره‌های باستانی و گذشته و چه در دوره‌ای که با نفوذ و سلطه امپریالیسم سرمایه‌داری آغاز گردیده نمی‌توان در چارچوب فئودالیسم و همچنین سرمایه‌داری کلاسیک توضیح داد. در این جوامع طبقه فئودال مانند سرزمینهای اروپای غربی وجود نداشت و این جوامع وارد مرحله سرمایه‌داری نشدند. این مسئله که شیوه تولید مسلط در یک مستعمره معین یا در مستعمرات را چه می‌توان نامید و مشخصات عمده آنها چیست، هنوز موضوع بررسیها و نظریات متفاوت است. اما آنچه قابل فهم و قبول می‌باشد این است که شرایط و داده‌های اقتصادی، و در همین رابطه سیاسی و فرهنگی در جوامع فئودالی و سرمایه‌داری کلاسیک را نمی‌توان به جوامع مستعمراتی در آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و مرکزی و اقیانوسیه تعمیم داد.

در تئوریهای کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری بر اساس چنین تعمیمی نتیجه گرفته می‌شد که سرمایه‌داری ملی نوپا در مستعمرات، مانند سرمایه‌داری صنعتی در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، با فئودالیسم، نهادها و سازمانهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این شیوه تولید مبارزه و کشور را صنعتی می‌کند و با امپریالیسم سرمایه‌داری به رقابت و ستیزه خواهد پرداخت و برای بدست آوردن حاکمیت، نهادها و سازمانهای سیاسی مشابه یا مطابق با جوامع سرمایه‌داری را تشکیل خواهد داد. با صنعتی شدن کشور مستعمره، طبقه پرولتاریا به معنای کارگر صنعتی شهر نشین - نیز تشکیل می‌شود، رشد می‌کند، و برای بدست آوردن حاکمیت، سازمانهای سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را مشابه یا مطابق با آنچه در جوامع سرمایه‌داری رخ داده به وجود می‌آورد. چنین ارزیابیها و قضاوتها را می‌توان تا حدی آنها را با توجه به محدودیت زمان، مکان و محتوا مورد توجه قرار داد، اما بررسی دقیق تغییرات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در جوامع مستعمراتی نشان می‌دهد که در این جوامع سرمایه‌تجاری ملی - تا جایی که وجود داشته - بطور عمده به جای آن که به سوی صنعتی کردن مستعمره حرکت کند، تحت شرایط سلطه کالایی سرمایه‌ای، سیاسی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری به سوی زمینداری و همکاری با زمینداران بزرگ و رؤسای طوایف و

استعماری توانسته‌اند با شرکت دادن و سهم کردن طبقات مختلف در غارت مردم مستعمرات در این جوامع - با درجات متفاوت - آنان را به یاران و همکاران خود مبدل نمایند و صلح طبقاتی در این جوامع حساب مردم مستعمرات، جای جنگ طبقاتی را گرفته است. در حال حاضر نیز با توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در درون جوامع سرمایه‌داری استعماری و کل جامعه جهانی می‌توان گفت که استراتژی غلبه بر سرمایه‌داری و استعمار سرمایه‌داری از داخل اصولاً نمی‌تواند مطرح گردد. اما مردم مستعمرات برای دفاع از حق حیات خود ناگزیرند با غارتگری و مظالم استعمار سرمایه‌داری و شرکتایش در مستعمرات مبارزه کنند. این مبارزه و جنگ طبقاتی به توده‌های وسیع مردم مستعمرات که دچار بلای فقر و ظلم اند تحمیل شده و تازمانی که بلای فقر و ظلم ریشه کن نشود ناچار ادامه خواهد یافت و چون چنین است و راهی برای غلبه بر استعمار سرمایه‌داری جز مبارزه با آن از «خارج» وجود ندارد و مردم مستعمرات نمی‌توانند امید و انتظاری از مبارزان اسبق و سابق ضد امپریالیستی در درون جوامع سرمایه‌داری داشته باشند لذا مسئله لزوم مبارزه با استعمار سرمایه‌داری از خارج جوامع استعمار سرمایه‌داری، و برای این منظور، رشد آگاهی طبقاتی مردم مستعمرات و ایجاد سازمانهایی برای بسیج اراده آنان با تعریف دقیق امپریالیسم سرمایه‌داری در دستور کار قرار می‌گیرد. همچنان که ارزیابی و شناخت شرایط سیاسی و فرهنگی و شیوه‌های حکومتی در یک جامعه سرمایه‌داری در تعیین چگونگی مبارزات طبقاتی، محتوای برنامه‌ها و اشکال سازمانی مبارزه طبقاتی امری ضروری بود، ارزیابی و شناخت شیوه تولید مسلط، شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و شیوه‌های حکومتی در یک جامعه مستعمراتی نیز برای بسیج اراده آگاه مردم مستعمرات در برابر نظامهای استعماری و امپریالیسم سرمایه‌داری ضروری است.

در تئوریهای کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری، در بررسی ساختار جوامع مستعمراتی سخن از فئودالیسم، طبقه فئودال و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در میان است. بدین نکته توجه نمی‌شود که شیوه تولید مسلط در مستعمرات را چه

● هدف و محتوای فرهنگ استعماری که حفظ منافع اقتصادی است، از دیرزمان تاکنون در ماهیت و اصول دگرگون نشده، گرچه شیوه‌هایی که به کار گرفته می‌شود اشکال تازه‌ای یافته است.

● فرد یا گروهی که ادعای هواداری آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و کمک به تهیدستان جهان را دارد نمی‌تواند در عین حال از خوراک و پوشاک همان تهیدستان بگذرد و با کاربرد جنگ افزار به گونه مستقیم یا پشتیبانی مسلحانه از دزدان محلی در جوامع مستعمراتی جلوی دفاع محرومان از حقوقشان را بگیرد.

قبایل جریان یافته و دچار تجزیه شده است. بخشی از سرمایه تجاری که به زمین وابسته نشده بود به صورت سرمایه دار وابسته و دلال وارد کننده (کمپرادور) درآمد و بخش دیگر رفته رفته از تولیدکننده کوچک کالای داخلی به توزیع کننده کوچک کالای خارجی تبدیل گردید. صنایعی که در مستعمرات به وجود آمد بطور عمده سرمایه گذارهای دولتی بود و نتوانست پیش از حد معینی رشد نماید. طبقه پرولتاریای صنعتی نیز که بتواند پایگاه اجتماعی قوی و در حال رشدی برای احزاب کارگری باشد به وجود نیامد، همچنان که طبقه سرمایه دار (ملی) نیز نتوانست به علت تجزیه و ضعف، حاکمیت را به دست آورد.

در تئوریهای امپریالیسم سرمایه داری در دوران مائیز در باب شیوه تولید مسلط در مستعمرات نظر روشنی ارائه نگردیده؛ حداکثر این که در بررسیهای پراکنده سخن از سرمایه داری وابسته، و راه رشد غیر سرمایه داری به میان می‌آید. در باب ساختار اجتماعی مستعمرات از بورژوازی ملی، و طبقه کارگر صنعتی (پرولتاریا) به عنوان دو طبقه مهم و اساسی در این جوامع یاد می‌شود و بر اساس چنین تحلیلی، احزاب کمونیست در جوامع مستعمراتی که خود را احزاب طبقه کارگر (پرولتاریا) و سازمانهای سیاسی دیگر را نماینده بورژوازی ملی می‌دانستند شعار تشکیل جبهه واحد ضد استعمار می‌دادند.

این نظریات و تحلیل‌ها چیزی جز تعمیم شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع سرمایه داری کلاسیک به مستعمرات نبوده و نیست. نتیجه قبول چنین نظریاتی در بررسی امپریالیسم سرمایه داری در دوران ما این است که در تنظیم برنامه اجتماعی درون جوامع مستعمراتی علیه سلطه همه جانبه استعمار سرمایه داری، به جای این که به ساختار طبقاتی و فرهنگ، تاریخ و ادیان مستعمره معین و محتوای اجتماعی آنها توجه شود شعارها و برنامه‌های جنبشهای طبقات مختلف در جوامع سرمایه داری کلاسیک اقتباس می‌شود و مبارزات اجتماعی با ناکامی و شکست به پایان می‌رسد. در تئوریهای امپریالیسم سرمایه داری هنوز به این نکته توجه نشده که شیوه تولید مسلط در مستعمرات، شیوه تولید مستعمراتی است و

طبقات اصلی آن را طبقه حاکم وابسته استعمار سرمایه داری در یک طرف و طبقه بالقوه زحمتکشان تهیدست در طرف دیگر تشکیل می‌دهند. در مستعمرات به علت عدم رشد شیوه تولید سرمایه داری آنهم در سایه سلطه کالایی و سرمایه‌های کشورهای سرمایه داری استعماری نه طبقه سرمایه دار ملی (صنعتی) توانسته رشد کند و نه طبقه کارگر صنعتی. یادآوری این نکات برای توضیح فرهنگ و سیاست استعماری در مستعمرات ضروری است زیرا استعمار سرمایه داری در هر مستعمره با توجه به داده‌های اجتماعی و اقتصادی همان مستعمره شیوه‌های سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را چه از نظر محتوا و چه از نظر شکل و روش تعیین و مشخص می‌کند. طبقه وابسته به استعمار ناقل، مروج و حامی فرهنگ استعماری است. با بهره‌برداری از باورها، اعتقادات و سطح آگاهی فرهنگی و تفاوتها، تناقضات و تضادهایی که در درون طبقه زحمتکشان تهیدست وجود دارد یا به وجود آورده می‌شود، سیاست استعماری و محتوای فرهنگ استعماری با همکاری طبقه وابسته به استعمار و محافل استعماری تنظیم و اجرا می‌گردد. هدف از ایجاد مرزهای مصنوعی قومی، اقتصادی و دینی میان گروههای اجتماعی طبقه زحمتکشان تهیدست در مستعمرات حفظ شیوه تولید مستعمراتی و به این ترتیب ادامه سلطه مشترک طبقه حاکم وابسته به استعمار و استعمارگران و در حقیقت و عمل ادامه غارت استثمار و استعماری است.

در تئوریهای کلاسیک امپریالیسم سرمایه داری، آثار فرهنگ استعماری بر طبقات مختلف در جوامع مستعمراتی و این که ممکن است همراه با نفوذ اقتصادی، از طریق اشاعه و تبلیغ نظریات و افکار خاصی طبقات متوسط و سرمایه داری خرده‌پا را نیز علاوه بر طبقه وابسته به استعمار به پادوی اقتصادی، دنباله‌رو سیاسی و ریزه‌خوار فرهنگی سرمایه داری تبدیل نمود و حتی قدرت و قابلیت مقاومت و اعتراض علیه غارتگرها را در توده مردم محروم و استثمار شده این جوامع تضعیف و منحرف کرد مورد بررسی قرار نگرفته است. مطالعه اثرات توسعه فرهنگ استعماری در

### ● تاریخ نشان می دهد

که استعمار سرمایه داری آگاهانه طبقات و اقشار ارتجاعی و استثمارگر در جوامع مستعمراتی رانه تنها از نظر اقتصادی بلکه فرهنگی به خدمت گرفته است. این دو، در برابر زحمتکشان تهیدست مستعمرات، جبهه واحدی را می سازند.

نشان دادن جنایات، تجاوزات، دزدیها و غارتگریهای کلنیالیست‌ها در مستعمرات، در جوامع اروپایی بود. طبقات حاکم در کشورهای کلنیالیستی می کوشیدند با پنهان کردن مقاصد طبقاتی و اقتصادی خود در زیر لُفافة دینداری و تلاش برای توسعه مسیحیت با حمایت کامل و شامل رهبران کلیسای کاتولیک مردم عادی و بی اطلاع سرزمینهای تحت سلطه خود را در جهت اجرای خواستها و افزایش ثروت‌های خود بسیج کنند و به کشتار مردم سایر سرزمینها و غارت اموال آنان وادارند. برای فریب عامه مردم، طبقات حاکم و مقامات کلیسا که ابزار فرهنگی سلطه به شمار می رفتند در سودجویی‌ها و منافع حاصل از غارت مستعمرات باهم شریک بودند و به کسانی که حاضر می شدند در این غارتها و کشتارها شرکت کنند وعده می دادند که اگر در تجاوزات مسلحانه شرکت نمایند گناهانشان بخشوده شده و به بهشت خواهند رفت و اگر زنده ماندند سهمی از اموال غارتی نصیب آنان خواهد شد.

برای ایجاد این تصور و باور و تکمیل آن که کشتار و غارت ساکنان قاره‌های دیگر وظیفه اخلاقی و دینی است و همه مؤمنان باید در اجرای اراده خداوند در این امر خیر شرکت کنند، ساکنان قاره‌های دیگر و سرزمینهای مورد تجاوز بعنوان وحشیان، آدمخواران، دشمنان خدا و دین و... و برای اثبات این نظر تاریخ، فرهنگ، ادیان و بطور کلی همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و فردی آنان به صورتی تحریف شده، مغرضانه و آلوده به دروغ و اتهام بوسیله مؤسسات و مقامات دینی و دولتی حاکم و کلیسا به مردم عادی جوامع اروپایی معرفی می شد.

این روند تحریف و تبلیغ مغرضانه و همراه با آن تطمیع شرکت کنندگان در جنگهای مستعمراتی برای غارت مستعمرات در دوره‌ای که با پیدایش شیوه تولید سرمایه داری و با توسعه امپریالیسم سرمایه داری آغاز گردید ادامه یافت (و ادامه دارد) با این تفاوت که در این دوره فرضیه‌های نژادی جای استدلالات دینی، دانشگاه‌ها جای کلیساها و بخشی از نویسندگان در دوره روشنفکری جای رهبران دینی و مذهبی، و سرمایه داران جای فئودالهارا گرفتند. برای فریب ساکنان جوامع اروپایی منطقی و

جوامع مستعمراتی در دهه‌های اخیر به خوبی نشان می دهد که محافل سرمایه داری استعماری و، در همکاری با آنها، طبقات حاکم وابسته به استعمار در این سرزمینها، بخوبی به اثرات فرهنگ بر اقتصاد و این که چگونه می توان با به کار گرفتن فرهنگ ترویج و تبلیغ باورها، نظریات و شیوه‌های زندگی معین به اهداف اقتصادی رسید و قوف کافی داشته و دارند و توانسته‌اند با ترویج فرهنگ استعماری نه فقط رفتار اقتصادی و اجتماعی مصرفی «مطلوبی» را در طبقات متوسط جوامع استعماری تزریق و تثبیت نمایند بلکه توانسته‌اند سدی فرهنگی- اجتماعی در برابر اشاعه و ارائه نظریات مخالف با سرمایه داری، سرمایه داری استعماری و شیوه تولید مستعمراتی در این جوامع برپا سازند، به اندازه‌ای که از نیرو و توان بخشی از محرومان و استثمار شونده‌گان جامعه برای درهم شکستن قیامها و اعتراضات بخش دیگری از محرومان و استثمار شونده‌گان در همان جامعه یا مستعمره دیگری بهره داری کنند (که می کنند).

### فرهنگ استعماری

فرهنگ استعماری همراه و همقدم با توسعه نظامی و اقتصادی کلنیالیسم کشورهای اروپایی غربی در سایر قاره‌ها شکل گرفت و توسعه یافت. ریشه‌های تاریخی فرهنگ استعماری به دوره جنگهای تجاوز کارانه‌ای که در تاریخ اروپا به نام جنگهای صلیبی معروف است می رسد. هدف و محتوای فرهنگ استعماری که حفظ منافع اقتصادی است از آن دوره تا کنون در ماهیت و اصول تغییر نیافته، گرچه شیوه‌هایی که به کار برده می شود اشکال جدیدی یافته است. جهت توسعه و کاربرد فرهنگ استعماری فقط سرزمینهای مستعمره نبوده و نیست. این فرهنگ نه فقط به سوی خارج بلکه رو به داخل در جهت جوامع کلنیالیستی و امپریالیستی نیز توسعه یافته و می یابد، البته با تفاوت در آنچه موضوع آن است و اینکه چگونه انتشار می یابد. این دو بخش در عمل و در حقیقت یک کل را می سازند و یکدیگر را تکمیل می کنند.

هدف فرهنگ استعماری از همان مراحل اولیه پیدایش و تکوین در دوره کلنیالیسم در جهت داخلی توجیه، مشروع و منطقی و حتی اخلاقی و دینی

## ● هدف فرهنگ

استعماری در جوامع مستعمراتی، تزریق و تثبیت عقدهٔ حقارت اجتماعی در میان گروهها و طبقات مردم است به گونه‌ای که بخش بزرگی از جامعه «مرعوب» یا «مجنوب» جوامع سرمایه‌داری استعماری گردد.

حتی ضروری نشان دادن جنگها و غارت‌های استعماری و کشتار مردم مستعمرات چنین تبلیغ شد که گویا نژاد سفید و در هر حال اروپاییان انسانهای برتر و مردم مستعمرات انسانهایی پست‌اند و بامیمونها قربت دارند لذا تصرف سرزمینهای آنان ضروری و مطیع ساختن و اسیر کردنشان مفید است و کشتار مردم مستعمرات نباید موجب تأسف شود. به تدریج، غارت استعماری به جای آنکه با دزدی دریایی، چپاول و کاربرد علنی و مستقیم زور انجام گیرد با استفاده از مکانیسم بازار سرمایه‌داری صورت گرفت و می‌گیرد و بخش عمده‌ای از اقشار و طبقات، گروهها و افراد در موقعیت‌های مختلف اجتماعی، در جوامع سرمایه‌داری استعماری مؤثرتر و بیشتر از گذشته، شریک دزد شدند و از غارت استعماری سود بردند در حالی که خود را رفیق قافلهٔ آزادی خواهان و عدالت‌جویان در جامعهٔ بشری می‌دانستند (و می‌دانند).

بررسی روند تغییرات اقتصادی و اجتماعی پس از سقوط نظام سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی در این سرزمین و کشورهای قارهٔ اروپا نشان می‌دهد که در این جوامع کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، سوسیال‌دمکراتها و گروههای معروف به سبز و بطور کلی چپ‌های اسبق و سابق این جوامع که زمانی ادعای مبارزه با امپریالیسم سرمایه‌داری و همبستگی با مردم محروم مستعمرات داشته‌اند صرف نظر از پاره‌ای استثنائات محدود، یکجا و یک کاسه تبدیل به خادمان سرمایه‌داری شده‌اند و با استفاده از روابط و تجاری که در طول سالیان «مبارزه با امپریالیسم سرمایه‌داری» اندوخته‌اند در صدد تحکیم هر چه بیشتر سلطهٔ جوامع سرمایه‌داری استعماری بر مستعمرات‌اند و برای این منظور و در جهت توسعهٔ فرهنگ استعماری با همکاری روشنفکران استعمارزده قدم برمی‌دارند.

با توجه به آنچه امروزه در رسانه‌های گروهی جوامع اروپایی انتشار یافته و در دانشگاهها تدریس می‌شود، خوب می‌توان نشان داد که نه فقط عامهٔ مردم کشورهای سرمایه‌داری استعماری بلکه بخش وسیعی از روشنفکران جوامع سرمایه‌داری استعماری هنوز اسیر همان تحریف‌ها، جعل‌ها و نادرستی‌هایی هستند که از دورهٔ جنگهای صلیبی

سازمانها و افراد وابسته به طبقات حاکم دربارهٔ جوامع مستعمراتی، تزویج و تبلیغ می‌کردند (و می‌کنند). بر اثر سلطهٔ فرهنگ استعماری در جنبهٔ داخلی آن در جوامع سرمایه‌داری استعماری قاطبهٔ مردم به این تضاد توجه ندارند و به علت رفاه مادی به حساب مردم مستعمرات نمی‌خواهند داشته باشند. فرد یا جماعتی که ادعای جانبداری از آزادی، دموکراسی، صیانت حقوق بشر و کمک به فقرای جهان را دارد نمی‌تواند در عین حال از غذا و پوشاک همان فقرا بزد و با کاربرد اسلحه به صورت مستقیم یا حمایت مسلحانه از دزدان محلی در جوامع مستعمراتی مانع دفاع محرومان جهان از حق حیاتشان گردد.

تکیه بر نقش استعمار و فرهنگ استعماری در مستعمرات بهانه‌ای برای انکار ضعف‌ها و نارسایی‌های درونی جامعهٔ مستعمراتی یا به گفتهٔ بعضی «بلاگردانی» و فرار از طرح مشکلات، تضادها، ضعفهای اجتماعی و فرهنگی درونی جوامع مستعمراتی نبوده و نیست، بلکه توجه دادن به این حقیقت تاریخی است که استعمارگران برای سلطه بر مستعمرات با همکاری همه جانبهٔ طبقةٔ وابسته به استعمار بر ضعفها، تضادها و نارسایی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود تکیه کرده و با استفاده از همهٔ امکانات خود در تثبیت، تقویت و توسعهٔ آنها کوشیده و می‌کوشند و در جهت اهداف خود آگاهانه نکات مثبت و سازنده در تاریخ و فرهنگ مستعمرات را انکار یا تضعیف و نابود کرده و می‌کنند. تاریخ نشان می‌دهد که استعمار سرمایه‌داری آگاهانه طبقات و اقشار ارتجاعی و استثمارگر داخلی جوامع مستعمراتی را نه فقط از نظر اقتصادی بلکه فرهنگی نیز به خدمت گرفته و در حفظ آنها کوشیده و می‌کوشد و این دو در برابر زحمتکشان تهیدست مستعمرات جبههٔ واحدی را می‌سازند. در دوران ما طبقات حاکم وابسته به استعمار در مستعمرات تنها با حمایت همه جانبهٔ استعمار سرمایه‌داری قادر به حفظ موقعیت خود هستند و موقعیت طبقاتی این وابستگان بخشی از اقتصاد، سیاست و فرهنگ سرمایه‌داری استعماری است.

با توجه به این نکات و این که شیوه‌های نفوذ و سلطهٔ فرهنگ استعماری در هر مستعمرهٔ معین در

دوره تاریخی معین کیفیت، و حالت خاصی دارد و این که با وجود تنوع در اشکال و شیوه‌های اجرا استراتژی فرهنگ معماری در همه مستعمرات یکسان است، باید ضمن توضیح و تشریح این اصول مشترک تاریخی نفوذ و شیوه‌های فرهنگ معماری در هر مستعمره معین در دوره معین بطور مشخص تجزیه و تحلیل شود تا بتوان با شناخت آنها بدیل قابل اجرایی ارائه کرد.

هدف فرهنگ معماری در جوامع مستعمراتی تزیین و تثبیت عقده حقرات اجتماعی در میان اقدشار، گروهها و طبقات مردم است به گونه‌ای که بخش عمده جامعه مستعمراتی مرعوب و مجذوب جوامع سرمایه‌داری استعماری گردد؛ مرعوب بدین معنا که شخص جامعه خود را بی قدرت و جوامع سرمایه‌داری معماری را در همه امور قادر مطلق و شکست ناپذیر بداند، و مجذوب بدین معنا که همه رفتارهای اجتماعی جوامع سرمایه‌داری معماری را بالاترین ارزشها دانسته و از تمام امکانات برای تقلید از آنها استفاده کند. نتیجه مرعوب و مجذوب شدن فرهنگی بر اثر عقده حقرات اجتماعی که با وسایل و شیوه‌های مختلف از اسباب بازی بچه‌ها گرفته تا متون فلسفی و در سهای دانشگاهی تبلیغ و تزیین می شود این است که روشنفکر در جامعه مستعمراتی از تفکر درباره جامعه خود و شناختن آن در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و دینی، تشخیص ساختار طبقاتی و چگونگی شیوه تولید مسلط آن باز بماند و در همه امور و از جمله نظریات اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیها (چه نظریات سرمایه‌داری و چه سوسیالیستی و چه محافظه کارانه و چه انقلابی) واردات جی بشود. کسی و جامعه‌ای که مرعوب و مجذوب شود بیک زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ترجمه‌ای دارد و قضاوت محافل فرهنگی و سیاسی جوامع سرمایه‌داری را مهمترین معیار برای اعمال و افکار خود می داند.

روشنفکر جامعه مستعمراتی که دچار عقده حقرات فرهنگی است - چه مرعوب و چه مجذوب - فرهنگ، تاریخ و ساختار جامعه خود را بر اساس آنچه از محافل محافظه کار و ارتجاعی یا مترقی و انقلابی جوامع سرمایه‌داری استعماری ترجمه کرده و می کند می بیند و قادر نیست در داده‌های

اجتماعی جوامع سرمایه‌داری استعماری و در جامعه خود نقاط ضعف یا قوت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را از هم تفکیک و رابطه و اثر متقابل این زمینه‌ها با یکدیگر را درک کند. چنین روشنفکری حتی وقتی با ساختار جامعه خود بر خوردی طبقاتی می کند، هویت اجتماعی و طبقاتی اش را در تاریخ و ساختار یکی از طبقات جوامع سرمایه‌داری استعماری (سرمایه‌دار یا پرولتاریا) می جوید («و می‌باید») و چون در هر دو حال شالوده تفکرات و نظریاتش و آنچه بدان نام فرهنگ یا ایدئولوژی می دهد بر ترجمه و اقتباس قرار دارد ریشه و علل و موجبات همه خوبیها یا بدیها، پیشرفته‌ها یا شکستهای اجتماعی-اقتصادی جامعه خود را در خارج از جامعه خود می بیند و می پندارد. می توان در بستر شیوه تولید مستعمراتی همان نهادهای اجتماعی، سازمانهای سیاسی و فرهنگی را که طبقه سرمایه‌دار یا پرولتاریا در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک به وجود آورده اند با همان محتوا، کیفیت و شکل به وجود آورد.

تحت نفوذ فرهنگ استعماری، روشنفکر جامعه مستعمراتی فقط آن بخش از تاریخ جامعه خود را بدون تحقیق و انتقاد می پذیرد و می شناسد که نظریه پردازان جوامع سرمایه‌داری چه ارتجاعی و چه مترقی در کارهای خود ارائه کرده اند (و می کنند). روشنفکری که تحت نفوذ فرهنگ استعماری رشد کرده، از عامه مردم جدا زندگی می کند، از فرهنگ و اعتقادات و نقاط ضعف و قوت تاریخ و جامعه خود بی اطلاع است و به این ترتیب قادر به فهم و ریشه‌یابی مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود نیست و بدون کوشش برای شناختن ساختار اجتماعی و شیوه تولید و فرهنگ مسلط و درک رابطه اقتصاد، فرهنگ و سیاست با یکدیگر، و وحدت درونی و تاریخی این زمینه‌ها با یکدیگر در ارائه راه حل به اقتباس می پردازد و در هر زمینه راه‌حلی پیشنهاد می کند که نه فقط در هماهنگی و رابطه تاریخی و اجتماعی با سایر زمینه‌ها نیست بلکه در همان زمینه پیشنهاد شده هم شرایط مادی و معنوی اجرای آنها را ممکن و مقدر نمی سازد.

فردی یا گروهی که تحت نفوذ فرهنگ استعماری قرار دارد، نمی تواند با ساختار طبقاتی،

● روشنفکر در جامعه مستعمراتی که دچار عقده حقرات فرهنگی است - چه مرعوب و چه مجذوب - فرهنگ، تاریخ و ساختار جامعه خود را بر پایه آنچه از محافل محافظه کار و ارتجاعی یا مترقی و انقلابی جوامع سرمایه‌داری استعماری ترجمه کرده می بیند.

## ● فرهنگ استعماری

ترکیبی حساب شده از فرضیه‌های نژادی، شبه دین، و مفاهیم تحریف شده است.

تاریخ، فرهنگ و سیاست جامعه خود و هم چنین جوامع سرمایه‌داری استعماری بر خوردی علمی-انتقادی داشته باشد، درباره علت یا علل بروز حوادث اجتماعی و سیاسی یا تغییرات اقتصادی، نقش و اهمیت و میزان دخالت هر یک از عوامل داخلی جامعه مستعمراتی و آنچه را از خارج وارد شده و می‌شود تعیین کند و از وجود نهضت‌های اجتماعی، مترقی و شکوفایی‌های علمی و فرهنگی و این حقیقت که در طول تاریخ در جوامع مستعمراتی جریان‌های اجتماعی مترقی، و عناصری با افکار روشن و انسانی بر ضد نظام‌های ارتجاعی، و استثمارگران و جباران فعالیت داشته‌اند و مبارزه کرده‌اند بکلی بی‌اطلاع است. و به علت این بی‌اطلاعی و بی‌خبری اصولاً امکان ارزیابی این نهضت‌ها و جریان‌های فکری و آموختن از آنها را ندارد چه رسد به زنده کردن آنها. مجذوب شدن نیز روی دیگر سکه عقده حقرت اجتماعی ناشی از سلطه فرهنگ استعماری است. در چنین حالتی تمامی شیوه‌ها، رفتارها و ارزش‌های جوامع سرمایه‌داری استعماری بدون کم و کاست، و بدون ارزیابی علل و آثار آنها، و بدون تفکیک عناصر منفی از عناصر سازنده تجلیل و تقدیس می‌شود. روشنفکر مجذوب فرهنگ استعماری در فکر فرار از جامعه خود است. همه نقشه‌ها و فعالیت‌ها بر محور آرزوی فرار به «دیار موعود» و «بهشت روی زمین» و سرزمین «آزادی و رفاه» می‌چرخد و برای انجام این آرزو، اقدام به هر کار زننده و زشت، دزدی و ارتشاء و استثمار مردم محروم برای تأمین مخارج لازم امری مشروع و بحق محسوب می‌شود. افراد و گروه‌هایی که چنین مجذوب‌اند اصولاً تصویری در باب اصلاحات اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی که می‌توانند شرایط زندگی فردی و اجتماعی را در جامعه مستعمراتی به سود عامه مردم تغییر دهند ندارند.

تحت نفوذ فرهنگ استعماری، روشنفکر مجذوب خود را از خانواده، دوستان، جامعه‌ای که بدان تعلق دارد، بالاتر و جدای می‌بیند و مانند کسی که بعلت استعمال مواد مخدر حال و هوای خاصی برای خود ایجاد کرده باشد از این مرز «درونی» لذت می‌برد. چنین مجذوب بودن را می‌توان در سخنان و رفتار بسیاری از صاحبان مقامات مهم دولتی و

اقتصادی در جوامع مستعمراتی نشان داد. نتیجه آنکه، کوشش می‌شود با انتقال و تقلید از ظاهر جوامع سرمایه‌داری و با «خریدن» و «وارد کردن» پیشرفت‌های فنی و ترجمه آثار ادبی و فلسفی فضای مصنوعی خاصی در داخل جامعه مستعمراتی ایجاد شود. افراد و گروه‌های اجتماعی که تحت تأثیر فرهنگ استعماری مجذوب جوامع سرمایه‌داری استعماری‌اند، چه در رفتار و سخن گفتن، نوشتن و آداب اجتماعی، روابط فردی و خانوادگی، و چه در برنامه‌ریزی برای اقتصاد جامعه مستعمراتی و سازمان‌دهی اداری دولتی یا سیاسی، کاری جز تقلید و رونویسی ندارند و از جزئیات وقایع و رویدادهای اجتماعی-سیاسی کشورهای سرمایه‌داری استعماری و حتی اوضاع جغرافیایی شهرها و دهات این کشورها مطلع‌اند و شاید فلاسفه، نویسندگان و سیاستمداران و آخرین پیشرفت‌های فنی این جوامع را بشناسند، اما از جامعه مستعمراتی، از فرهنگ و تاریخ خود به گونه‌ای رقت‌بار بی‌اطلاعند و کوششی برای کسب معلومات در این زمینه نمی‌کنند.

چنین افراد و گروه‌هایی که بطور عمده در طبقات و اقشار متوسط و مرته و ثروتمند جامعه اکثریت دارند، ابزار اعمال نظرهای سیاسی و فرهنگی سیاستمداران جوامع سرمایه‌داری در مستعمرات‌اند و به ساز آنان می‌رقصدند و بدین بهانه خود را تافته جدا بافته می‌شمارند.

توسعه عقده حقرت فرهنگی-اجتماعی، به علت سلطه فرهنگ استعماری در جوامع مستعمراتی از علل بروز توسعه عقده اجتماعی-فرهنگی خودبزرگ بینی است. وابستگان، طبقات و اقشار مختلف و بویژه روشنفکرانی که بدین عارضه دچارند قادر نیستند نقاط ضعف و قوت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جوامع سرمایه‌داری و جوامع مستعمراتی را درک کنند و چون از واقعیات دورند، جامعه خود را با چشم پوشی آگاهانه یا ناآگاهانه از بسیاری از نقائص، نارسایی‌ها و تضادها، بهترین، پیشرفته‌ترین، قوی و مقتدرترین جامعه جهانی و در عالم فرض و خیال در گذشته نیز مشعلدار تمدن جهانی و مبتکر و مرکز یوایی همه علوم و فنون می‌دانند. این افراد و گروه‌ها برای خود نیز نقش رهبری و زعامت در جامعه جهانی قائلند و

● تبلیغ و ترویج  
فرضیه‌های نژادی از  
شیوه‌های مهم سلطه  
فرهنگ استعماری در  
جوامع مستعمراتی و زمینه  
اصلي رشد عقده حقارت و  
نیز خود بزرگ بینی  
فرهنگی-اجتماعی است.

زمینه‌های اجتماعی. زمانی که رهبران دولتی، اقتصادی و اجتماعی جوامع مستعمراتی دچار این بیماری باشند، بودجه کشور به جای آنکه صرف ساختن زیربنای اقتصادی، رفع مشکلات و تضادهای اساسی با هدف ریشه کن کردن فقر اقتصادی و فرهنگی در جامعه گردد، صرف ساختن عمارات مجلل برای پذیرایی از مهمانان خارجی می‌شود تا آبروی مملکت حفظ شود. در چنین جوامعی به جای ساختن مدرسه و بیمارستان ایجاد مراکز تفریحی «مدرن» در شهرهای بزرگ برای یک اقلیت ناز پرورده در دستور کار قرار می‌گیرد و به اسم توسعه و ترقی تحویل جامعه می‌گردد.

افراد و گروههایی که در جوامع مستعمراتی دچار عقده خودبزرگ بینی اند، و بر اساس فرضیه‌های نژادی، خود را متعلق به نژادی بالاتر و والاتر از اقوام خویشتان و همسایگان می‌پندارند و گذشته تاریخی جامعه خویش را دوران طلایی جامعه خود و جامعه جهانی می‌دانند و معتقدند که هنر نزد آنان است، چون نمی‌توانند منکر اوضاع ناهنجار اجتماعی و اقتصادی جامعه خود، وجود ستم طبقاتی، فقر اکثریت و فساد اقلیت و ابسته به استعمار گردند، ناچار به گذشته پناه می‌برند. غار تگرهای سلاطین گذشته را «فتوحات»، جنایاتشان در مورد اقوام دیگر را «جهانگشایی» و در مورد جامعه خود «حفظ نظم»، و بنا کردن کاخها و جمع آوری گنج‌ها را «تمدن» نام می‌نهند. این افراد و گروهها با تعمیم فرضیه‌های نژادی به زمینه‌های تاریخی و بررسی‌های اجتماعی، علت اصلی فساد و ضعف اجتماعی، وجود فقر و ظلم در جامعه مستعمراتی را نتیجه هجوم «نژاد» یا «نژادهای دیگر» در قرون گذشته می‌دانند و به هیچ وجه حاضر نیستند وجود طبقات حاکم استثمارگر در جامعه خود را چه در گذشته و چه در حال حاضر بپذیرند.

اما افراد و گروههای اجتماعی دیگری که دچار عقده خود بزرگ بینی اند و ظاهراً از قبول فرضیه‌های نژادی اجتناب می‌ورزند نیز مانند این گروه در گذشته زندگی می‌کنند و با به کار بردن الفاظ دهن پرکن و بیان شیوا همه جوامع انسانی را به پیروی و قبول راهنماییها و نصایح خود دعوت می‌کنند و در حالی که جامعه مستعمراتی از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته به کشورها و انحصارات

با تحقیر دیگر اقوام و فرهنگ‌ها سعی در اثبات مقام والای خویش دارند و به علت مبتلا بودن به عقده خود بزرگ بینی فرهنگی و اجتماعی، چنان در اندیشه حل مشکلات جهانی در قرن حاضر، قرون آینده و سرنوشته بشریت اند و چنان در اوج فلک در پی تسخیر شمس و نظارت و دخالت در امر حرکات اجرام سماوی اند که نمی‌دانند در اندرون منزلشان چه می‌گذرد و چه بیگانه‌ای در حریم آنان ساکن است و بر سر خانواده اجتماعی شان چه می‌آید و چگونه فقر اقتصادی جامعه‌ای را که بدان تعلق دارند از درون ناتوان و بیمار کرده است و چگونه میلیونها انسان در چنگال بیماری و فقر اسیرند.

فرهنگ استعماری تر کبیسی حساب شده از فرضیه‌های نژادی، شبه دین و مفاهیم تحریف شده است. نسبت این ترکیب و چگونگی به کار بردن آن در جوامع مستعمراتی، در یک جامعه مستعمراتی در دوره‌های مختلف و در رابطه با طبقات مختلف اجتماعی بر حسب شرایط تغییر می‌کند و متفاوت است:

الف. تبلیغ و ترویج فرضیه‌های نژادی از شیوه‌های مهم سلطه فرهنگ استعماری در جوامع مستعمراتی و زمینه اصلی رشد عقده حقارت و بزرگ بینی فرهنگی-اجتماعی در جوامع مستعمراتی است. آنان که مرعوبند، بومیان جوامع سرمایه‌داری استعماری را «نژادی» بالا و والا، صاحب عزم و اراده و کلیه سجایای اخلاقی و استعدادهای فردی و... دانسته و بدین جهت مطیع، پیرو و مقلد بودن خود و جامعه مستعمراتی و سلطه استعمارگران را امری طبیعی، بحق و عادی و هر کوششی برای رهایی از فقر و ظلم، استثمار و استعمار را به علت قدرت عظیم جوامع سرمایه‌داری و ضعف بی‌پایان جامعه خود بی‌فایده می‌دانند و می‌بینند و معتقدند که از اول چنین بوده و چنین هم خواهد ماند؛ و آنان که مجذوبند خود را از نظر «نژادی» و «خونی» وابسته و پیوسته به جوامع سرمایه‌داری و جدا از سایر اقوام و ساکنان سرزمینهای مستعمراتی می‌دانند. هدف مقدس شان این است که به هر قیمتی در همه شئون شبیه جوامع سرمایه‌داری شوند و از آنان تقلید نمایند. سهل‌ترین راه و صول به این منظور آراستن و پیراستن ظاهر است چه در زمینه‌های فردی و چه در



منازعات بخش بزرگی از درآمدهای ملی جوامع مستعمراتی از چرخه تولید و خدمات اجتماعی خارج و صرف خرید اسلحه می شود و فقر توده های محروم تشدید می گردد.

در باره آنچه آمد، احتیاج به ذکر مثال و مورد نیست؛ رویدادهای سیاسی و نظامی در جوامع و سرزمینهای مستعمراتی در آمریکای مرکزی و جنوبی، آفریقا و آسیا (بخصوص مناطق نفت خیز خاورمیانه)، آسیای مرکزی، وجود یک بازار گرم استعماری را نشان می دهد.

تحریر تاریخ جوامع مستعمراتی بر اساس فرضیه های تژادی (چه در گذشته و چه در حال حاضر) با تشدید ناسیونالیسم تژادی در این جوامع، یکی از عوامل مهم در ترکیب فرهنگ استعماری است.

فرهنگ استعماری در بخش بررسی های تاریخی در باره نهضت های اجتماعی و طبقاتی ضدستم در جوامع مستعمراتی و اینکه مبارزه محرومان و استثمار شدگان با جباران و استثمار کنندگان در این جوامع دارای سابقه تاریخی است و به دوران باستان می رسد و در این نهضت ها گروه های مختلف از سرزمین های مختلف با یکدیگر علیه حاکم ظالم و استثمارگر متحد شده و مبارزه کرده اند، و این که در باره این مبارزات نظریات اجتماعی با روشی ارائه شده و مبارزات ضد استثمار و ضد استعماری در جوامع مستعمراتی کنونی ادامه همان جریانات اجتماعی در شرایط جدید است، یا ساکت و کور است یا می کوشد به کمک پادوهای فرهنگی و با به کار بردن انواع اتهامات و لجن پراکنی ها نهضت های مردمی و نام رهبران آن را مخدوش و نظریات اجتماعی ابراز شده را منسوخ نماید.

سلب هویت فرهنگی - تاریخی از مردم جوامع مستعمراتی، هدف اصلی و اساسی فرهنگ استعماری است زیرا اگر این مردم هویت تاریخی - فرهنگی خود را باز یابند بر اساس وحدت فرهنگی و خویشاوندی قومی چند هزار ساله نه فقط بر اساس فرضیه های باطل و غیر علمی تژادی و در جهت منافع دول و انحصارات سرمایه داری استعماری و طبقات حاکم استثمارگر محلی با یکدیگر خصومتی نخواهند داشت بلکه یکدیگر را باز خواهند یافت و سلطه استعماری پایان خواهد

سرمایه داری استعماری است از استقلال دم می زنند و در عالم خیال پای بر سینه دشمن دارند. تبلیغ فرضیه های تژادی بعنوان مایه اصلی فرهنگ استعماری در جوامع مستعمراتی هنوز هم برای کشورها و انحصارات سرمایه داری استعماری از جنبه های مختلف سود آور است.

در دوره ای که پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز گردیده، جوامع مستعمراتی زمینه اصلی ترویج فرضیه های تژادی اند، نه جوامع سرمایه داری استعماری. زیرا در جوامع سرمایه داری استعماری حرکت عمده اقتصادی - اجتماعی به سوی وحدت و تحکیم پایه های امپریالیسم جمعی است و دیگر کاربرد برای فرضیه های تژادی و ناسیونالیسم در درون جوامع خود ندارد. اما در جوامع مستعمراتی در اجرای اصل (تفرقه بینداز و حکومت کن) تبلیغ فرضیه های تژادی و ناسیونالیسم تژادی استراتژی عمومی دولتها و انحصارات سرمایه داری برای ادامه سلطه است که در هر جامعه مستعمراتی و هر منطقه معین به صورتی خاص و در هماهنگی با شرایط محلی بدان عمل می شود.

سلطه فرضیه های تژادی در یک جامعه مستعمراتی نه فقط مانع رشد فکری در همان جامعه می شود و موجب می گردد که روشنفکران از بررسی و شناخت تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و بطور کلی ساختار طبقاتی و علل رویدادهای تاریخی و اجتماعی جامعه خود بازمانند و نتوانند برای بسیج اراده آگاه طبقه زحمتکشان تهیدست برای رهایی از مظالم اقتصادی و سیاسی طبقاتی، استثمار و استعمار بدیل و راهنمایی ارائه کنند، بلکه ترویج و تبلیغ فرضیه های تژادی در مستعمرات، جوامع خویشاوند را که بطور عمده با مرزهای اداری - نظامی ساخته و پرداخته استعمار سرمایه داری در قرون اخیر از یکدیگر جدا شده اند به خصومت و جنگهای برادر کشی می کشاند. با دامن زدن به اختلافات مصنوعی، سوءظن های بی پایه (تژادی) و بالاخره روشن کردن آتش جنگ در میان اقوام خویشاوند در سرزمینهای مستعمره، دولت ها و انحصارات سرمایه داری استعماری نه فقط سلطه اقتصادی و نظامی خود را بر تک تک مستعمرات تحکیم می کنند بلکه بازار بزرگ فروش اسلحه در منطقه نیز برایشان سود آور است. به علت این

● ناسیونالیسم تژادی که بر فرضیه های تژادی متکی و بخشی از فرهنگ استعماری است، با ملت گرایی ضد استعماری که خواهان از میان بردن نفوذ و سلطه بیگانگان و استقرار حاکمیت و مالکیت اکثریت مردم بر همه منابع اقتصادی جامعه است، یکسره در تضاد است.

در بررسی مسئله ناسیونالیسم در جوامع مستعمراتی باید به دوگانگی تعریف این مفهوم سیاسی در این جوامع نیز توجه نمود. ناسیونالیسم نژادی بر فرضیه‌های نژادی متکی است و بخشی از فرهنگ استعماری را می‌سازد و چه در داخل یک جامعه مستعمراتی و چه در روابط جوامع مستعمراتی با یکدیگر موجب بروز خصومت‌ها و جنگ‌ها می‌گردد. چنین ناسیونالیسمی پایه‌گذار پان‌بازی‌ها و پان‌سازبها در سرزمینهای مستعمراتی، بازار ساز برای اسلحه و تشدیدکننده وابستگی جوامع مستعمراتی از دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری است. پایگاه اجتماعی، سیاسی و طبقاتی ناسیونالیسم نژادی، طبقه وابسته به استعمار و بخشی از روشنفکران طبقات و اقشار متوسط و مرفه است. این ناسیونالیسم با ناسیونالیسم ضد استعماری که خواهان طرد نفوذ و سلطه خارجیان استعمارگر از جامعه مستعمراتی و استقرار حاکمیت و مالکیت اکثریت مردم بر همه منابع اقتصادی جامعه می‌باشد کاملاً در تضاد قرار دارد.

ناسیونالیسم ضد استعماری واکنش ستمهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری در جوامع مستعمراتی است و توده‌های محروم و استثمار شده در شهر و ده - طبقه زحمتکشان تهدیدست پایگاه اجتماعی آن می‌باشند.

ب- همچون فرضیه‌های نژادی که محصول تحریف در زیست‌شناسی و جعل در بررسیهای تاریخی و اجتماعی است و ربطی با علوم و جامعه‌شناسی ندارد، خرافات دینی و مذهبی نیز که بر اساس تحریف متون، تاریخ ادیان، جعل و ارائه تفاسیر و تعبیر سودجویانه طبقاتی به جوامع انسانی عرضه می‌گردد و ما این مجموعه را شبه دین می‌نامیم - در حقیقت و عمل ربطی با ماهیت و ذات الهی، متعالی و اخلاقی ادیان حقه ندارد و مانند فرضیه‌های نژادی بخشی از فرهنگ استعماری را تشکیل می‌دهد.

همچنان که در ترویج و تبلیغ فرضیه‌های نژادی، طبقات حاکم و وابسته به استعمار در جوامع مستعمراتی و دول و انحصارات استعماری منافع مشترک دارند، در تبلیغ و ترویج خرافات و تحریف

تعلیمات و تاریخ ادیان نیز هماهنگی، موافقت و اشتراك منافع اساسی و اصولی میان استثمارگران داخلی و استعمارگران خارجی وجود دارد. آمیختگی فرضیه‌های نژادی با جعلیات تاریخی و دینی، و بر این اساس در تعارض و در مقابل هم قرار دادن آن دورا در بسیاری از جوامع مستعمراتی می‌توان نشان داد. برحسب داده‌های تاریخی و شرایط اجتماعی در یک مستعمره معین، استراتژی و تاکتیک استثمار و استعمارگران در چگونگی و وسعت به کار بردن خرافات و جعلیات به جای دین و در ضدیت قرار دادن آن با فرهنگ و جنبشهای مردمی تعیین می‌شود. کاربرد شبه دین در جهت حفظ منافع طبقاتی را هم در جوامع سرمایه‌داری استعماری و هم در جوامع مستعمراتی می‌توان نشان داد. در این مورد نیز جنبه‌های خارجی و داخلی فرهنگ استعماری یکدیگر را تکمیل و تأیید می‌کند. در درون جوامع کلنیالیستی و سپس سرمایه‌داری استعماری هدف طبقات حاکم از ترویج و تبلیغ شبه دین نه فقط مشروع جلوه دادن سلطه طبقات حاکم و تثبیت انقیاد و استثمار طبقات محروم می‌باشد، بلکه از شبه دین در جهت تهییج عامه مردم برای شرکت در جنگهای غارتگرانه استفاده می‌شود. تحت شرایط شیوه تولید سرمایه‌داری و مستعمراتی، وظیفه شبه دین که بوسیله کار گزاران و رهبران اکثر سازمانهای دینی در جوامع سرمایه‌داری استعماری و مستعمرات تبلیغ می‌شود حفظ آرامش طبقاتی و پرده افکندن بر جنایات و غارتگریهای استثمارگری استعماری بوده و هست. در این جوامع کوشش می‌شود با تلفیق و ترکیب فرضیه‌های نژادی با جعلیات و خرافات دینی پشتوانه اخلاقی و معنوی برای غارتهای استعماری - استثمارگری در جامعه ایجاد شود و تضادی که میان ادعاهای اخلاقی و اعمال جنایی دول و انحصارات سرمایه‌داری وجود دارد آشکار نگردد. در جوامع سرمایه‌داری استعماری و بخش عمده‌ای از جوامع مستعمراتی، رهبران اغلب سازمانهای دینی همگام و هم کاسه دول استعماری و انحصارات بزرگ ملی و بین‌المللی اند. درباره نقش شبه دین و سازمانهای دینی در جوامع کلنیالیستی و امپریالیستی و شرکت آنها در

● ملّت‌گرایی  
ضد استعماری، واکنش در برابر ستمهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری است و توده‌های محروم و استثمار شده در شهر و روستا پایگاه اجتماعی آند.

غارت گروههای انسانی در سرزمینهای مستعمراتی مطالب فراوانی انتشار یافته و در این مختصر نمی توان بدان پرداخت.

برای طبقه حاکم وابسته به استعمار در جوامع مستعمراتی که در آن افراد و گروههایی از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی وجود دارند، شبهه دین ابزاری برای سلطه حکومتی، ادامه غارتگریها، و مشروع و بحق جلوه دادن حکومت و غارت و در صورت لزوم بهره برداری از احساسات پاک و اعتقادات بی شائبه دینی و مذهبی زحمتکشان تهیدست برای مبارزه با رقبای مخالفان حکومتی یا نیروهای مترقی ضد استثماری و ضد استعماری است، چه این نیروهای اجتماعی خود از پیروان معتقد و صمیمی ادیان و مذاهب باشند یا نباشند. در طول تاریخ، جان کلام و محتوای اصلی مجموعه خرافات و جعلیات شبهه دین که به نام دین از جانب طبقات استثمار و استعمارگر ترویج و تبلیغ شده، حفظ نظام استثماری طبقاتی بوده است. این طبقات در تمام جوامع و در تمام طول تاریخ، در حالی که خود هیچ گاه پایبند اعتقادات دینی و تعالیم عالیه اخلاقی پیامبران، و پیروی از آنان در زمینه احترام به حق حیات انسانها، رعایت امانت و حفظ حقوق ضعفا و فقرا و مساوات و عدالت نبوده اند، همیشه کوشش کرده اند با توجه به شرایط مادی و معنوی، زمان و مکان و سطح فرهنگ توده ها با ترفندهای سیاسی و فرهنگی به جانبداری از محرومان، حفظ مبانی دینی و... تظاهر کنند و ظاهر خود را نیز در همین رابطه آراسته و پیراسته اند، اما در همان حال خود، خانواده، بستگان و دوستانشان از زراندوزی به حساب مردم فقیر و محروم خسته نشده اند.

در چارچوب فرهنگ استعماری، تاریخ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مذهبی جوامع مستعمراتی به همان صورت که برای اثبات فرضیه های نژادی تحریف و جعل می گردد، با تحریف و جعل در اثبات خرافات و تصورات بی پایه شبهه دین نیز مورد بهره برداری قرار می گیرد. همچنین، در مورد ترویج و تبلیغ شبهه دین، فرهنگ استعماری مانند ترویج و تبلیغ فرضیه های نژادی بر «گذشته» و «گذشته ها» تکیه دارد، و قایع تاریخی را بر حسب تمایلات طبقاتی خود تفسیر و تعبیر می کند و بدین ترتیب عمداً فضایی فرهنگی برای

جامعه مستعمراتی ایجاد می شود که در آن به گذشته بیش از حال و آینده اهمیت داده می شود. بر اثر این ترفند بسیار زیرکانه طبقات حاکم، جامعه کشور مستعمره از درک مسائل و مشکلات حال، علل بروز فقر اقتصادی و فرهنگی در جامعه و طرح زندگی آینده بخصوص از نظر اقتصادی عاجز می ماند. حداکثر این که بررسی حال و آینده از ذکر یک سلسله کلیات در زمینه های سیاسی و فرهنگی و پراکنده گویی در باب نظام اقتصادی و مسائل طبقاتی تجاوز نمی کند.

توسعه خرافات دینی در میان توده های وسیع محرومان برای جلوگیری از بسیج اراده آگاه آنان در جهت مبارزه با ظلم و فقر طبقاتی و راضی کردن آنان به تحمل فقر اقتصادی، در حالی که طبقات حاکم چه در جوامع سرمایه داری و چه در مستعمرات خود در ناز و نعمت به سر می برند، از جمله شیوه های عادی و تکراری فرهنگ استعماری است.

در ترویج جهل و افسون، تفاهم و همکاری صمیمانه و کاملی میان محافل سرمایه داری استعماری و طبقات وابسته به استعمار در مستعمرات وجود دارد. این تفاهم را می توان در برنامه ها، نحوه کار و فعالیت سازمانهای فرهنگی بین المللی نیز نشان داد. در همه جوامع مستعمراتی، طبقات حاکم استثمارگر برای حفظ منافع طبقاتی خود و منافع مشترک با استعمارگران می کوشند به کمک شبهه دین در انکار جوهر و ذات عدالتخواهانه ادیان حقه از نیروی توده های وسیع زحمتکشان که تحت سلطه اقتصادی زندگی کرده و گرفتار بندهای جهل و افسون طبقه حاکم وابسته به استعمارند، علیه نیروهای مترقی اجتماعی که چه با دفاع از ماهیت متعالی و اخلاقی ادیان و چه با تشریح نظریات اجتماعی می کوشند توده های فقیر و محروم مستعمرات را به حقوق اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود آگاه نمایند و برای این منظور توجه محرومان را به مسائل طبقاتی جلب می نمایند تا طبقه زحمتکشان تهیدست بتواند از حق حیات خود دفاع کند، استفاده می کند.

فقر عامه، و فقر توده های وسیع زحمتکشان تهیدست در جوامع مستعمراتی، نه مشیت الهی، نه حکم سر نوشت، نه حادثه طبیعی، بلکه پدیده ای ناشی از سلطه شیوه تولید مستعمراتی در این

● به کار بردن مفاهیم جغرافیایی برای نشان دادن تفاوتها در سازمانهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای گوناگون نادرست است. اصطلاح «شمال - جنوب» یک اصطلاح نژادپرستانه است که به نظریات بوفون و لامارک در علوم طبیعی متکی است.

سرزمین‌هاست و تازمانی که شیوه تولید مستعمراتی از بیخ و بن برنیفتد فقر در چنین جوامعی وجود خواهد داشت.

محافل سرمایه‌داری استعماری و طبقه حاکم وابسته به استعمار در چارچوب فرهنگ استعماری می‌کوشند مسئله فقر توده‌های وسیع مردم مستعمرات را با دادن صدقه و خیرات و تشکیل سازمانهای خیریه ملّی و بین‌المللی... حل کنند تا علت یا علل واقعی فقر مطرح نگردد. زیرا اگر محرومان در جوامع مستعمراتی به علل فقر خودپی برند سقوط شیوه تولید مستعمراتی و بازگشت مالکیت و حاکمیت در اقتصاد جامعه به زحمتکشان تهیدست که مالک اصلی خانه و کاشانه اند قطعی و حتمی خواهد بود.

کاربر دیگر شبه‌دین از نظر اجتماعی در جامعه مستعمراتی، مشغول کردن افکار عمومی به مسائل مصنوعی با کمک رسانه‌های گروهی است تا از طرح مسائل اساسی و توجه جامعه به رویدادهای مهم سیاسی و اقتصادی جلوگیری شود. این جنبه از فرهنگ استعماری بر حسب احتیاج و ضرورتی که برای طبقه حاکم بخصوص برای پوشاندن و انکار روابط با دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری از نظر توده‌های محروم پیش می‌آید، تضعیف یا تشدید می‌گردد. در این زمینه، هدف اصلی بویژه مشغول و گمراه کردن افراد و گروه‌ها و اقشاری از طبقه زحمتکشان تهیدست است که باورها و اعتقادات دینی و مذهبی شان قوی‌ست و در زندگی روزمره با کمال صمیمیت و صداقت بر اجرای اصول و مبانی دینی اصرار دارند. آنچه بطور عمده از دید توده‌های وسیع بر اثر جنجال تبلیغاتی پوشیده می‌ماند این است که در این بازی سیاسی میان افراد و گروه‌های طبقه وابسته به استعمار که خود را به عنوان موافق یا مخالف موضوع مورد بحث به جامعه عرضه می‌کنند و از هرگونه عمل و اظهاری برای تهییج توده‌های وسیع محرومان و معتقدان پاکدل ابا ندارند، هماهنگی و توافق وجود دارد و نقش بازیگران در صحنه با توافق قبلی تعیین شده است و زمانی که مراد مشترک حاصل شود دیگر آبی به آسیابی نمی‌ریزد.

ایجاد و تشدید خصومت میان پیروان ادیان و مذاهب مختلف با جعل و تحریف تاریخ ادیان و بطور

کلی تاریخ اجتماعی در مستعمرات چه در درون يك جامعه مستعمراتی و چه در رابطه میان جوامع مستعمراتی، از زمینه‌های کاربردی مهم شبه‌دین در چارچوب فرهنگ استعماری است. در این حالت نیز ناگهان پیشوایان خلق الساعه در میان فرقه‌های مختلف يك دین یا پیروان ادیان و مذاهب مختلف ظهور می‌کنند و با کمکهای مالی علنی یا مخفیانه دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری و طبقه حاکم وابسته به استعمار توده‌های محروم را به غارت اموال و کشتار یکدیگر وامی‌دارند.

اصل تفرقه بینداز و حکومت کن که محتوای اصلی فرهنگ استعماری است، نه فقط به کمک فرضیه‌های نژادی بلکه به کمک شبه‌دین و در بسیاری موارد هر دو با هم از ابزارهای سلطه استثمارگران و استعمارگران بر جوامع مستعمراتی است. دول و انحصارهای استعماری و طبقات حاکم در جوامع مستعمراتی جانبدار و حامی آن نوع تفسیر و تعبیر از تعالیم دینی و تاریخ ادیان هستند که نه فقط مخالفتی با شیوه تولید مستعمراتی و بطور کلی نظام سرمایه‌داری نداشته باشد، بلکه وجود اکثریت محروم و فقیر و اقلیت ثروتمند را چه در جامعه مستعمراتی و چه در جامعه جهانی مشیت الهی دانسته، امری جاودانی و خلل‌ناپذیر جلوه داده و از آن دفاع کند. نکته‌ای که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که برخلاف رفتار جانبداران فرضیه‌های نژادی و شبه‌دین که با یکدیگر در حفظ شیوه تولید مستعمراتی و منافع طبقاتی خود همکاری و شراکت همه جانبه دارند، نیروهای اجتماعی مخالف با فرضیه‌های نژادی و شبه‌دین که یا بر اساس اعتقادات دینی یا نظریات اجتماعی مخالف شیوه تولید مستعمراتی و ظلم و استثمار طبقاتی اند و در ترکیب طبقه زحمتکشان تهیدست شرکت دارند، نه فقط در مبارزات اجتماعی همکاری و معاضدت با یکدیگر ندارند و در پی ایجاد تفاهم و برنامۀ مشترکی نیستند بلکه از مخالفت و ضدیت با هم نیز کوتاهی نمی‌کنند و می‌توان گفت در تاریکی دشمن را عوضی گرفته‌اند.

ج- مفاهیم تحریف شده

گذشته از فرضیه‌های نژادی و شبه‌دین که محتوا و چگونگی ترویج و تبلیغ آنها در جوامع مستعمراتی

● استعمارگران در پی منافع مادی به مستعمرات آمده‌اند و حاضر به ترك آنجا نیستند. اما برای «ماندن» با نوعی «رفتن» موافقند و چنان که خود می‌گویند، از نظر سیاسی و فرهنگی می‌روند تا از نظر اقتصادی بمانند و چون از لحاظ اقتصادی می‌مانند، از جهت سیاسی و فرهنگی نیز باز خواهند گشت.

● **جدادانستن اقتصاد از سیاست و فرهنگ، نادرست و بی پایه و از آثار نفوذ و سلطه فرهنگ استعماری است. کسانی که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را دو مقوله جدا از هم وانمود می کنند یا اصولاً با این مقبولات آشنایی ندارند یا می کوشند اهداف خاص طبقاتی خود را در پشت پرده یک بحث کلی و سرگرم کننده پنهان دارند.**

و سرمایه‌داری استعماری با احتساب و رعایت داده‌های اجتماعی هر جامعه مستعمراتی در دوره معین تاریخی شکل می‌گیرد، ترفندهای دیگری نیز برای سرگرم کردن روشنفکران جوامع مستعمراتی و بازداشتن آنان از بررسی‌های مستقیم تاریخی، اقتصادی و فرهنگی جامعه خود از جانب محافل سرمایه‌داری استعماری به کار برده می‌شود؛ بدین صورت که با کمک سازمانهای اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی که ظاهرأ مستقل‌اند، یک سلسله تعاریف و مفاهیم غلط و انحرافی در باره جوامع مستعمراتی و موقعیت آنها در جامعه جهانی در سطح وسیع انتشار می‌یابد تا با تمرکز دادن بحثهای موافق و مخالف در محدوده این مفاهیم و تعاریف، چارچوب بررسیهای اقتصادی، اجتماعی و تاریخی در باب جوامع مستعمراتی و روابط اقتصادی و فرهنگی آنها در جامعه جهانی از قبل معین و مشخص شده باشد.

ابداع مفاهیم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی معین و ترویج آنها در محافل فرهنگی، یکی از ابزارهای مهم توسعه فرهنگ استعماری و تحمیل آن بر روشنفکران در همه جوامع و بویژه جوامع مستعمراتی است. چه، آنان که موافق مفاهیم ساخته و پرداخته محافل سرمایه‌داری استعماری‌اند، آگاهانه یا ناآگاهانه این تصور را به وجود آورده و تقویت می‌کنند که کاری علمی صورت گرفته و در مفاهیمی که به کار می‌رود شائبه‌ای از فرهنگ استعماری یا علاقه‌مندیهای طبقاتی و استعماری وجود ندارد و آنان که مخالف‌اند از این مفاهیم انتقاد کرده و آنها را رد می‌کنند نیز نمی‌توانند از شبکه این دام فرهنگی خارج شوند زیرا بخش عمده‌ای از نیرو و توان فکری خود را به جای این که صرف بررسیهای علمی، تاریخی، اقتصادی و اجتماعی ضروری در جامعه خود نمایند آن را در اثبات غلط بودن مفاهیمی که بی‌پایه و سست است صرف کرده و از دست می‌دهند و دیگر نیرو و فرصتی برای ساختن و خلق نظریات علمی و ورود به مرحله ارائه نظریات و مفاهیم مطابق با واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی جامعه خود و جامعه جهانی ندارند. در هر دو صورت، فرهنگ استعماری به هدف خود می‌رسد. در مورد مفاهیم انحرافی که بوسیله رسانه‌های گروهی و محافل و مؤسسات علمی و دانشگاهی وابسته به سرمایه‌داری

استعماری در رابطه با نامگذاری و تعریف موقعیت مستعمرات در اقتصاد جهان به بازارهای جهانی عرضه می‌گردد می‌توان به عنوان نمونه از تعاریفی مانند «کشورهای در حال رشد»، «کشورهای عقب‌مانده»، «کشورهای آستانه‌ای»، «کشورهای فقیر»، «جنوب» و از نامگذارها و تعریف موقعیت کشورهای سرمایه‌داری استعماری در اقتصاد جهانی از تعاریفی مانند «کشورهای پیشرفته»، «کشورهای پیشرفته صنعتی»، «شمال»، و «کشورهای ثروتمند» یاد کرد. بدیهی است که در هر یک از تعاریف فوق، بخشی از حقیقت گنجانده شده اما در همان حال بخش بزرگتری از حقیقت کنار گذاشته شده و مسکوت مانده، و آن حضور فعال کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری و آثار آنها در جوامع مستعمراتی است.

در نشریات محافل سرمایه‌داری استعماری و بخش عمده‌ای از رسانه‌های گروهی جوامع مستعمراتی، از طبقه حاکم وابسته به استعمار در این جوامع تحت عنوان «نخبه‌ها»، «سرپرست»، «دولت‌های مستقل» و در پاره‌ای موارد «دیکتاتورهای محلی» و... یاد می‌شود، اما کمترین اشاره‌ای به وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان و این که این طبقات وابسته به استعمار پایه اجتماعی دولت‌های وابسته به استعمار در این سرزمین‌ها هستند نمی‌شود. گویا رویدادهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در مستعمرات - بخش بزرگی از کره زمین - اصولاً در رابطه تاریخی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و بطور کلی ساختاری با کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری قرار دارند و گویا طبقات حاکم استثمارگر در جوامع مستعمراتی مستقل بوده و به هیچ وجه و در هیچ زمانی تحت حمایت همه جانبه دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری نبوده‌اند و نیستند. درست است که کشورهای سرمایه‌داری استعماری بطور عمده در بخش شمالی کره زمین بالای خط استوا قرار دارند، اما به کار بردن اصطلاح شمال - جنوب برای متمایز کردن جوامع سرمایه‌داری استعماری از مستعمرات نه فقط از نظر اقتصادی و اجتماعی بلکه از نظر جغرافیایی هم غلط است زیرا بسیاری از مستعمرات هم در بخش شمالی خط استوا قرار دارند و اگر منطقه معتدل شمالی را شمال بدانیم، در

این منطقه هم کشورهای سرمایه‌داری استعماری و هم بخشی از کشورهای مستعمره در یک موقعیت جغرافیایی قرار دارند. اصولاً به کار بردن مفاهیم جغرافیایی برای نشان دادن تفاوتها در سازمانهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورها و جماعات مختلف نادرست است. اصطلاح شمال و جنوب یک اصطلاح نژادپرستانه است و در علوم طبیعی به نظریات «بوفون» و «لامارک» متکی است. با تعمیم این نظریات به علوم اجتماعی چنین ادعا می‌شود که ساکنان شمال محصول شرایط جغرافیایی شمال‌اند و تازمانی که در شمال باشند ویژگیهای فرهنگی و سیاسی خود را حفظ می‌کنند و ساکنان جنوب محصول شرایط جغرافیایی جنوب‌اند و تازمانی که در جنوب باشند مشخصات فرهنگی و سیاسی و اخلاقی‌شان را حفظ خواهند نمود. چنین تعمیم بی‌بایه علوم طبیعی به علوم اجتماعی و انکار امکان تغییرات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در همه جوامع بشری بر اثر تغییر شرایط اجتماعی و به کار بردن اصطلاح جغرافیایی و نژادپرستانه شمال-جنوب برای توضیح موقعیت جوامع انسانی در جامعه جهانی، یکسره به معنی انکار کلنیالیسم، امپریالیسم سرمایه‌داری و بطور کلی تاریخ، جامعه‌شناسی و اقتصاد است. ربط دادن سطح رشد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه انسانی به شرایط جغرافیایی در هر حال سست و بی‌پایه است زیرا اگر چنین نظریه‌ای را بپذیریم چگونه می‌توان وجود تفاوت در شرایط اجتماعی، ساختار طبقاتی و نظام اقتصادی میان کشورهای سرمایه‌داری استعماری و مستعمراتی را که همه در منطقه معتدله شمالی و در یک عرض جغرافیایی قرار دارند توضیح داد؟

در نتیجه سلطه فرهنگ استعماری همراه با سیاست خفقان فرهنگی و بطور کلی اجتماعی، طبقه حاکم وابسته به استعمار که با زور یا ایجاد محدودیت‌های فراوان مانع شکوفایی استعدادها و علمی و فرهنگی موجود در جوامع مستعمراتی در جهت کشف و بررسی تاریخ و علل بروز و توسعه مشکلات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در درون این جوامع می‌گردند، حرکت فکری و تمایل بخش عمده‌ای از روشنفکران این جوامع به سوی بحث پیرامون مسائل جهانی یا رویدادها در سایر کشورها و

بخصوص جوامع سرمایه‌داری جهت می‌یابد و زمینه برای انتشار و جذب مفاهیم نادرستی که به نام علم از جانب محافل سرمایه‌داری استعماری عرضه می‌گردد آماده می‌شود. یک روشنفکر استعمارزده بطور عمده از تاریخ، جغرافیا، فلسفه، ایدئولوژیها و حرکات سیاسی در جوامع سرمایه‌داری استعماری بیشتر و دقیقتر آگاه است تا درباره همان مقولات در جامعه‌ای که بدان تعلق دارد. چنین روشنفکری بطور عمده در باب مسائل جهانی و آنچه کلی و عمومی است نظر دارد اما نسبت به ساختار جامعه خود و مسائل آن به کلی بیگانه است و به علت این ضعف و بیگانگی و جاذبه‌ای که تبلیغات استعماری دارند بطور مخفی یا علنی در فکر فرار است.

در جوامع مستعمراتی بخش عمده‌ای از مطالبی که درباره تاریخ، فلسفه، نظریات سیاسی و... انتشار می‌یابد بیشتر ترجمه است تا تألیف و مفاهیمی که برای توضیح و تشریح مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به کار می‌رود بیشتر از فرهنگ کشورهای سرمایه‌داری استعماری اقتباس شده است. یک روشنفکر استعمارزده از تاریخ نهضت‌های ضدستم، جنگ‌های طبقاتی و نظریاتی که درباره این مسائل در طول تاریخ از جانب افراد، اقشار، گروه‌ها و سازمانهای مختلف مستعمراتی ابراز شده بی‌اطلاع است یا اگر اطلاعی هم دارد متکی بر منابع خارجی است.

نظریه پردازی یا تکراری نویسی روشنفکران استعمارزده درباره مسائل عمومی و کلی جهانی، سیاست و فلسفه و تاریخ جوامع سرمایه‌داری، خطری برای طبقات حاکم وابسته به استعمار و نظامهای استثماری-استعماری ایجاد نمی‌کند و بدین سبب نیز از تمرکز توان فکری روشنفکران در نشریات، مؤسسات فرهنگی و دانشگاهها در این جهت حمایت و تشویق می‌شود. برای روشن نگه‌داشتن این چراغ با سوخت خارجی، نظریه پردازان محافل سرمایه‌داری استعماری با فاصله‌های زمانی اما بطور مرتب اسباب بازیهای لازم را تحویل می‌دهند. (بطور مثال نظریاتی مانند پایان عصر ایدئولوژی، پایان تاریخ، برخورد تمدنها و...).

سالهاست که این بازی ادامه دارد و نیروی فکری روشنفکران جوامع مستعمره بدین ترتیب «کانالیزه» می‌شود. طبقات حاکم در جوامع

مستعمراتی با واسطه‌روشنفکران مرقه و مقامات دولتی که در استخدام دارند با کمال میل و علاقه در این بازی شرکت می‌کنند و چون رسانه‌های گروهی را در اختیار دارند می‌توانند هر لحظه افکار «عمومی» بسازند. در جامعه‌مستعمراتی به جای این که مسائل، مشکلات عمده و اساسی اکثریت مردم همچون علل تورم، علل فقر، فرار سرمایه‌های مادی و معنوی از کشور و... مطرح گردد، درباره‌ی جامعه‌مدنی جهانی، همکاری ادیان جهانی و... داد سخن داده می‌شود و در طوفان سخنان نغز و شعارهای بزرگ چنان گرد و خاکی برپا می‌شود که کسی به فکر کودکان سرگردان در خیابانها و کوچه‌ها، زنان و مردانی که با وجود کار و زحمت فراوان در چنگال فقر اسیرند نمی‌افتد و گویا اصولاً مسئله‌ای به نام فقر اقتصادی در جامعه وجود ندارد و اگر گاهی هم سخنی در این باب گفته می‌شود می‌توان مشکل را در يك سمينار با شرکت بزرگان یا با تصویب يك لایحه در مجلس حل کرد. روشنفکران مستعمارزده‌ای که دچار عقده‌حقارت تاریخی است - چه مجذوب و چه مرعوب - در زمینه اقتصاد نیز الگو بردار، مقلد و مترجم است و بطور عمده برای رفع مشکلات اقتصادی جامعه‌مستعمراتی ورود سرمایه‌های خارجی را توصیه می‌کند، جانبدار شیوه تولید سرمایه‌داری و در ساختار سیاسی نیز در پی استقرار نهادهای سیاسی جوامع سرمایه‌داری است و به علت بی‌اطلاعی از تاریخ و جامعه خود قادر به ارائه برنامه اقتصادی یا بدیل اجتماعی بر اساس واقعیات، امکانات و نیازهای جامعه خود و خروج از قفس فکری که در آن گرفتار شده نیست یا با آگاهی به علت وابستگی‌های طبقاتی و امتیازات مادی تمایلی برای رهایی ندارد.

آن گروه از روشنفکران جوامع مستعمراتی که تحت نفوذ فرهنگ استعماری دچار عقده خودبزرگی بینی‌اند نیز درباره اقتصاد و چگونگی دفع بلا فقر و گرسنگی و ظلم در جامعه خود نظر روشنی ندارند زیرا به علت عدم درک صحیح از میزان واقعی امکانات و اجبارهای جامعه خود و توان و امکانات دول و انحصارهای سرمایه‌داری از سردرگمی در کلیات و ابهامات و حل مشکلات اقتصادی به کمک الفاظ زیبا و شاعرانه خارج نمی‌شوند و می‌کوشند مسائل اقتصادی را با

ابزارهای سیاسی و فرهنگی حل کنند.

فرهنگ استعماری زمانی نفوذ و سلطه خود را در جوامع مستعمراتی از دست خواهد داد که روشنفکران متعهد و آگاه این جوامع با همه توان فکری و فرهنگی خود و با به کار بردن روشهای دقیق علمی بطور مستقیم و بدون واسطه و الگو برداری به بررسی و شناخت همه جانبه جامعه خود چه از نظر تاریخی و چه از نظر تعریف شیوه تولید مسلط، تعیین صفات عمده اقتصادی و اجتماعی آن و کشف ساختار طبقاتی، بافت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، دینی و قومی خود بپردازند. شناسایی تاریخ تحولات اقتصادی و اجتماعی جوامع مستعمراتی تاکنون بطور عمده به آنچه باستان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخان در جوامع سرمایه‌داری استعماری ارائه کرده‌اند محدود مانده است. حتی اطلاع از محتوای واقعی کتیبه‌ها و اسناد تاریخی و بررسی حوادث اقتصادی و سیاسی نه با مطالعه و بررسی مستقیم بلکه به استناد ترجمه این متون و اسناد از زبانهای رایج در کشورهای سرمایه‌داری استعماری متکی است. بررسی محتوای آنچه در رابطه با مطالب فوق در جوامع مستعمراتی انتشار می‌یابد نشان می‌دهد که بخش قابل توجه و عمده‌ای از آنها ترجمه است و نه تألیف؛ البته صرف نظر از دیوان اشعار شعرای معاصر یا تصحیح مکرر دیوان اشعار شعرای گذشته که تألیف است.

تاریخ مبارزات طبقات محروم جوامع مستعمراتی در طول تاریخ علیه ستمهای اقتصادی، سیاسی و تقلب‌های فرهنگی طبقات حاکم استثمارگر این جوامع با توجه به رابطه این مبارزات با استعمار سرمایه‌داری در دوره‌های مختلف يك جامعه‌مستعمراتی و در روابط میان جوامع مستعمراتی باید کشف و بازگو گردد تا بتوان در برابر فرهنگ استثمار - استعماری، فرهنگ عدالتخواهانه مردمی در جوامع مستعمراتی را احیاء و ارائه نمود.

### سیاست استعماری

در تئورهای کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری، سیاست استعماری به معنای چگونگی اجرای سلطه حکومتی - دولتی دول استعماری یا تصرف سرزمینها و پایه‌گذاری سازمانهای دولتی اعم از

غارث مردم مستعمرات يك شیوه عمومی و علنی بود.

همگام و همقدم با غارت مستعمرات و توسعه فرهنگ استعماری، اقدامات اداری و نظامی و حقوقی برای تربیت کادر رهبری دولتی، تشکیل سازمانهای اداری و تدوین قوانین نیز آغاز شد. محتوای قوانین و وظیفه سازمانهای اداری-نظامی دولتی در يك جامعه مستعمراتی، دفاع از منافع دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری، حفظ و توسعه مالکیت خصوصی بر وسایل عمده تولید، حمایت از تشکیل و رشد طبقه جدید وابسته به استعمار، توسعه فرهنگ استعماری در داخل جامعه مستعمراتی و اجرای خواستها و برنامه‌های دول و انحصارهای سرمایه‌داری انحصاری در روابط بین‌المللی بود (وهست). در سرزمینهایی که در آنها حکومت و دولت مرکزی با سازمانهای اداری-نظامی و حقوقی وجود داشت، دول کلنیالیستی و امپریالیستی سرمایه‌داری نفوذ و سلطه خود را از طریق سازش و معامله با طبقه حاکم استثمارگر آغاز نمودند تا با توسعه نفوذ و سلطه اقتصادی و فرهنگی بتوانند پایگاه اجتماعی وسیع‌تر و محکم‌تر برای خود به وجود آورند. نه فقط خانواده‌های اقل و طبقات استثمارگر محلی و ملی بتدریج به عوامل اجرای سیاست‌های دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری تبدیل شدند بلکه طبقه و اقشار جدیدی نیز که تحت شرایط سلطه اقتصادی و فرهنگی اداری استعمار سرمایه‌داری به وجود آمدند و رشد کردند (طبقه وابسته به استعمار)، پایگاه اجتماعی سلطه شدند. در سرزمینهایی که استعمار سرمایه‌داری با قبایل و طوایف روبرو گردید بر اساس سازمانهای نظامی بتدریج سازمانهای اداری، حقوقی و اقتصادی نیز پایه‌گذاری شد.

با آماده شدن شرایط اجتماعی «مناسب» و «پس از تربیت» عوامل اجتماعی «مناسب»، شیوه سلطه سیاسی دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری در این مستعمرات نیز تغییر یافت. طبقه وابسته به استعمار که حاصل سلطه استعمار سرمایه‌داری بود (وهست) به عنوان پادوی محلی اجازه یافت سازمان دادن و رهبری سازمانهای دولتی اعم از مقننه، اجرائیه و قضائیه را به عهده گیرد و به عنوان دولت و حکومت «مستقل» آن هم در يك چارچوب معین و

مقننه، اجرائیه (اداری-نظامی) و قضائیه، در رابطه با سلطه اقتصادی-فرهنگی بر مستعمرات مورد بررسی قرار نگرفته و بخشی از این تئوریه‌ها را نمی‌سازد، گرچه درباره دخالت‌های سیاسی دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری بر جوامع مستعمراتی در تعیین نظام سیاسی، سازمان و سران دولتی، چگونگی سیاست‌های داخلی و خارجی، محتوای قوانین در این سرزمینها و کشورها مطالب فراوانی انتشار یافته است.

در نظریات کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری به این امر مهم توجه نشده که بدون توضیح سیاست استعماری و بررسی شیوه‌های نفوذ و سلطه آن از نظر حقوقی، اداری، نظامی و سیاسی، توضیح سلطه اقتصادی و فرهنگی استعماری بر این جوامع ناقص می‌ماند و دلیل بسیاری از رویدادهای اقتصادی روشن نمی‌گردد. ساختار سیاسی در يك جامعه مستعمراتی با اقتصاد همان جامعه هم يك کل را می‌سازد و سازمانهای دولتی در حالی که خود ناشی از چگونگی سلطه اقتصادی دول و انحصارهای سرمایه‌داری استعماری اند در تثبیت سلطه اقتصادی استعماری هم نقش اساسی دارند.

طبقه وابسته به استعمار در جوامع مستعمراتی نه فقط پایگاه نفوذ و سلطه اقتصادی و فرهنگی دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری است بلکه پایگاه و خاستگاه اجتماعی دولت وابسته به استعمار نیز هست. دولت وابسته استعماری ابزار و اسطه‌ای برای اجرای سیاست استعماری است. همچنان که شیوه‌های سلطه اقتصادی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری بر جوامع مستعمره در طول تاریخ کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری-با حفظ هدف اصلی- بر اثر تغییر شرایط در هر دو گروه از جوامع- استعماری و مستعمرات- دچار تغییرات فراوان شده، شیوه‌های اعمال سیاست استعماری در جوامع مستعمراتی نیز در حالی که اساس و ماهیت خود را حفظ کرده دستخوش تغییراتی شده است. سلطه سیاسی (اداری-نظامی-حقوقی) دول کلنیالیستی (اروپای غربی و بطور عمده فرانسه و انگلستان و...) بر مستعمرات در مراحل اولیه توسعه کلنیالیسم با هجوم نظامی، فتح سرزمینها، کشتار و وسیع‌سازکنان مستعمرات، و استقرار پادگان‌های نظامی و حکام نظامی اجرامی شد- کاربرد زور برای



محدود عمل کند.

آنچه طبقهٔ وابسته به استعمار را در همهٔ مستعمرات به استعمار سرمایه‌داری پیوند داده و می‌دهد فقط روابط اقتصادی نیست بلکه ضمیمه و همراه آن روابط فرهنگی و سیاسی است. بر اساس و با تکیه بر این روابط، دول و انحصارات سرمایه‌داری انحصاری سالهاست که توانسته‌اند (و می‌توانند) سیاست مستعمراتی خود را در پشت پوشش طبقهٔ حاکم محلی و ملی در مستعمرات پنهان نمایند.

در ترکیب و رهبری سازمانهای دولتی جوامع مستعمراتی نه فقط افراد، گروهها و اقشاری که دارای روابط «حسنة» با دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری هستند شرکت دارند، بلکه گروهی از روشنفکران مجذوب و مرعوب نیز حضور دارند. کار تقلیدی پایه از شیوه‌های اجتماعی و اقتصادی جوامع سرمایه‌داری استعماری را می‌توان در تنظیم برنامه‌های فرهنگی و اقتصادی این جوامع نیز نشان داد.

دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری برای حفظ منافع اقتصادی خود در مستعمرات و برای مقابله با نهضت‌های آزادی‌بخش توده‌های محروم و فقیر و برای جلوگیری از سقوط طبقهٔ وابسته به استعمار با بازگشت حاکمیت و مالکیت بر اقتصاد در جامعهٔ مستعمراتی به طبقهٔ زحمتکشان تهیدست در زمینهٔ سیاسی به دو شیوه که در عمل متفاوت اما در هدف یکسان می‌باشد عمل کرده‌اند:

۱- حفظ سلطهٔ سرمایه‌داری استعماری بر مستعمرات با کاربرد زور، چه به صورت سرکوب نظامی اعتراضات اجتماعی، قتل آزادیخواهان به کمک سازمانهای پلیسی و ارتشی جوامع مستعمراتی یا مستقیم بوسیلهٔ کارگزاران سازمانهای جاسوسی کشورهای سرمایه‌داری استعماری، یا به صورت ترتیب دادن کودتاهای نظامی و اعزام کماندو و ارتش و برحسب شرایط، تشکیل سلطنت‌ها و روی کار آوردن دیکتاتورهای نظامی. این شیوه در همکاری با سرمایه‌داران بزرگ، زمینداران بزرگ، افسران عالی‌رتبه در ارتش و پلیس و مأموران سازمانهای امنیتی اجرامی گردید (و می‌گردد). پلیس و ارتش کشور مستعمره که گروه رهبری آن در سازمانهای نظامی-پلیسی کشورهای

سرمایه‌داری استعماری تربیت شده (ومی‌شوند) نقش اصلی را در حفظ دولت و وابسته به استعمار برعهده داشته‌و دارند.

البته تازمانی که منافع اقتصادی دول و انحصارات سرمایه‌داری در زیر نقاب و پوشش دموکراسی، دولت غیر نظامی و وجود مجالس مقننه تأمین و تضمین شود کاربرد زور و به کار انداختن سازمانهای ارتشی و پلیسی لزومی ندارد اما به مجرد این که این منافع بر اثر اوج گرفتن مبارزات آزادیخواهانهٔ ضد استثمار و ضد استعمار مردم محروم به خطر بیفتند و احتمال سقوط طبقهٔ وابسته به استعمار تقویت گردد، دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری در اعمال انواع و اقسام جنایات و وحشیگریها و کشتارهای دستجمعی مردم محروم تردیدی به خود راه نمی‌دهند. چگونگی اجرای این جنایات بستگی به شرایط دارد و زمانی که دست کارگزاران و عوامل وابسته به استعمار در جامعهٔ مستعمراتی انجام می‌گیرد دوزمانی مستقیم.

تجارب تاریخی نشان داده که با کاربرد زور و خشونت چه مستقیم با به کار گرفتن نیروی نظامی کشور یا کشورهای سرمایه‌داری استعماری با مشارکت یکدیگر، چه غیر مستقیم بوسیلهٔ سازمانهای ارتشی و پلیسی کشور مستعمره برای حمایت از دیکتاتورهای نظامی، نه فقط نمی‌توان نهضت‌های ضد استعماری و ضد استثماری را از میان برد بلکه نتیجهٔ چنین روشی در دراز مدت آماده شدن زمینه‌های اجتماعی برای انقلابهای مردمی و وسیعتر است. و دستگاه جنگی-پلیسی حاکم باید با صرف مخارج فراوان همیشه در حال آماده باش باشد.

۲- شیوهٔ دیگری که برای حفظ سلطهٔ سرمایه‌داری استعماری بر مستعمرات با استفاده از تجربیات چندصدساله (بخصوص دول استعماری فرانسه و انگلستان) در غارت مستعمرات و جلوگیری از آزادی و رهایی این سرزمین‌ها از جانب کشورهای کلنیالیستی و امپریالیستی به کار می‌رود، همکاری و شراکت با طبقات و اقشاری است که برای حفظ منافع خود جانبدار حفظ شیوهٔ تولید مستعمراتی در مستعمرات‌اند. طبقهٔ متوسطی در مستعمرات که در تحت شرایط سلطهٔ سرمایه‌داری استعماری از نظر اقتصادی شریک، از نظر فرهنگی تربیت شده و از نظر سیاسی

سیاسی و فرهنگی را که دول و انحصارات سرمایه‌داری در يك مستعمره معین، در دوره معین برای جلوگیری از رشد و توسعه نهضت‌های اجتماعی ضد استثماری و ضد استعماری در شرایط خاص لازم و مفید تشخیص می‌دهند، طبقه متوسط تحت نفوذ و پیرو استعمار سرمایه‌داری از راه‌های گوناگون به انجام می‌رساند.

چه در انقلابی که به رهبری سازمانی و فکری طبقه متوسط وابسته به استعمار انجام می‌گیرد و چه در انتخاباتی که به پیروزی وابستگان این طبقه می‌انجامد، مسئله شیوه تولید مسلط و نظام اقتصادی حاکم، علل فقر اکثریت و ثروت اقلیت و بطور کلی مسئله مالکیت و حاکمیت بر وسائل عمده تولید، سرمایه‌ها و ثروت‌های اجتماعی و طبیعی، نقش و اهمیت سرمایه‌گذارهای خارجی، تجارت خارجی و فرار سرمایه و... مطرح و موضوع بررسیها و برنامه‌ها نیست و خط فاصل و مرز غیر قابل عبوری میان فرهنگ و سیاست در يك طرف و اقتصاد در جانب دیگر رسم می‌شود. پنهانکاری در امور اقتصادی شیشه عمر چنین نظامی است.

در مقابله با جنبش‌های اعتراضی مردم مستعمرات در برابر مظالم طبقه و دولت وابسته به استعمار نیز تاکنون دو شیوه متفاوت از جانب کشورها و انحصارات سرمایه‌داری استعماری برای ادامه سلطه بر مستعمرات به کار رفته است:

- یکی شیوه برخورد نظامی برای سرکوب اعتراضات اجتماعی به منظور حفظ طبقه و دولت وابسته. در این شیوه اگر نیروهای پلیس و ارتش دولت مستعمره قادر به حفظ نظام سیاسی و اقتصادی حاکم نباشند نیروهای نظامی کشور سرمایه‌داری استعماری و یا گروه‌های مزدور انحصارات سرمایه‌داری استعماری به هجوم و دخالت و کشتار مستقیم می‌پردازند.

- در شیوه دیگر، دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری می‌کوشند بموقع یعنی پیش از آن که جنبش اعتراضی و انقلابی مردم محروم رشد و وسعت کافی یابد، وارد مرحله نهایی شده و پیش از مطرح شدن مسئله خروج از شیوه تولید مستعمراتی و پایان دادن به مظالم طبقاتی، با بخشی از رهبران جنبش که از وابستگان اقلشار و طبقات مرفه و ثروتمند بوده و نگران از دست دادن امتیازات

دست‌آموز استعمار سرمایه‌داری است و با دریافت سهمی از غارت منابع طبیعی و استثمار مردم جامعه مستعمره خود حاضر به همکاری و خدمت به سرمایه‌داری جهانی است پایگاه مطمئن، وسیع و کارآمد اجتماعی برای حفظ سلطه سرمایه‌داری استعماری در مستعمرات است. هدف اصلی و غایی دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری از سلطه بر مستعمرات غارت اقتصادی است و اگر نیروی اجتماعی در این جوامع این مهم را تأمین و تضمین کند می‌تواند و اجازه دارد در محدوده امور سیاسی و فرهنگی تا حدی که خطری برای استعمارگران ایجاد نکند، آزادی عمل داشته باشد و سهمی از ثروت مردم و مواهب طبیعی این سرزمینها را تصاحب و مصرف کند. این نکته يك حقیقت قابل فهم تاریخی و اجتماعی است که تا وقتی در مستعمره‌ای شیوه تولید مستعمراتی به عنوان بخش ضمیمه سرمایه‌داری جهانی مسلط و بر این اساس بخش عمده اقتصاد در مالکیت و حاکمیت خصوصی يك اقلیت باشد استعمار سرمایه‌داری بر این جامعه مسلط است و در این حالت وجود سازمانهای دولتی ظاهر مستقل یا دموکراتیک، و این که نظام حکومتی سلطنتی باشد یا جمهوری و نظام سیاسی حاکم بر اساس جدا کردن دین از دولت یا حکومت دینی باشد، يك مسئله و امر فرعی محسوب می‌شود و صدمه‌ای به سلطه و غارت استعماری نمی‌زند. دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری نه فقط مخالفتی با چنین نظامی ندارند بلکه از آن حمایت نیز می‌کنند زیرا برای این دول و انحصارات مسئله اصلی و تعیین کننده حفظ جامعه مستعمراتی در نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی است و غارت اقتصادی آن؛ و این که ساکنان این سرزمینها احتمالاً به راه راست می‌روند یا منحرف شده‌اند و در روز قیامت به چه سرنوشتی دچار خواهند شد برایشان اصولاً مطرح نیست.

طبقه وابسته به استعمار در چنین شرایطی با حفظ ظواهر و با به کار انداختن سازمانهای امنیتی از تشکیل اجتماعات، اتحادیه‌ها، و بطور کلی سازمانهای غیردولتی و با استفاده از شیوه‌های مخصوص - متناسب با زمان و مکان و شرایط عینی و ذهنی در هر جامعه مستعمراتی - از رشد افکار و نظریات «مزاخه» جلوگیری می‌کند. آن تغییرات

طبقاتی اند حتی با فدا کردن بخشی از وابستگان نظام حاکم و قبول تغییر نظام سیاسی بطور عمدۀ بر سر مسائل سیاسی و فرهنگی سازش، توافق و ائتلاف نمایند به شرطی که جنبش و انقلاب از مرزهای فرهنگی و سیاسی تجاوز نکند و مسئله شیوۀ تولید مستعمراتی از دستور کار خارج شود. بخش سازشکار جنبش نیز با رضایت خاطر برای حفظ منافع طبقاتی خود چنین ائتلافی را می‌پذیرد. در پاره‌ای از موارد این دو شیوۀ با یکدیگر ترکیب می‌شود تا با از میان برداشتن بخش مطلع و انقلابی رهبری جنبش، با قتل و ترور زمینه برای روی کار آمدن بخش سازشکار و قابل نفوذ آماده شود.

در نظریات کلاسیک امپریالیسم سرمایه‌داری، ارزیابی دقیق و مطابق با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی از سرمایه‌داری با اصطلاح ملّی طبقه متوسط مرفه و متمکن در جوامع مستعمراتی ارائه نمی‌گردد، بلکه در این مورد نیز داده‌های اجتماعی جوامع سرمایه‌داری کلاسیک در دوران مبارزه با فئودالیسم در کشورهای اروپای غربی بر اثر پیدایش رشد شیوۀ تولید سرمایه‌داری، به مستعمرات تعمیم داده شده و به مسئله سازش اقتصادی و سیاسی طبقه متوسط سرمایه‌دار و مالک در جوامع مستعمراتی با استعمار سرمایه‌داری توجهی نمی‌شود. در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، طبقه سرمایه‌دار نوبیا برای تحکیم قدرت اقتصادی و سیاسی و حقوقی خود با فئودالیسم به مبارزه پرداخت، اما در جوامع مستعمراتی طبقه سرمایه‌دار برای حفظ منافع خود باز می‌پنداران بزرگ، رؤسای قبایل و سران مقامات دولتی ائتلاف کرده و با استعمار سرمایه‌داری کنار آمده و نه فقط با آن تضادی آشتی‌ناپذیر ندارد بلکه شریک خرده‌پا و کارگزار محلی آن نیز هست، در حالی که تضاد طبقه‌زحمتکشان نهیدست با استعمار سرمایه‌داری آشتی‌ناپذیر می‌ماند.

با توجه به تغییراتی که بخصوص پس از سقوط دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان رخ داده و سیاست جدید امپریالیسم سرمایه‌داری که تحت عنوان «جهانی شدن» در همه زمینه‌ها اجرا می‌گردد می‌توان گفت که دوران کودتاهای نظامی

(دخالت‌های مستقیم) در مستعمرات به پایان رسیده و سرمایه‌داری استعماری با توسعه پایگاه اجتماعی سلطه خود از طبقه وابسته به استعمار به اقشار فوقانی ثروتمند و مرفه طبقه متوسط در جوامع مستعمراتی و با کمک شرکا و کارگزاران اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محلی خود به غارت ثروتهای طبیعی و حاصل کار مردم مستعمرات ادامه می‌دهد.

هدف غایی و نهایی سرمایه‌داری استعماری از هجوم، لشکرکشی و سپس به کار بردن شیوۀهای متنوع و مختلف برای حفظ سلطه در جوامع مستعمراتی یا در یک مستعمره معین، در طول تاریخ کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری و در دوره‌های مختلف تاریخی و شرایط متغیّر اجتماعی در جوامع مستعمراتی حفظ سلطه اقتصادی به منظور ادامه غارت منابع اقتصادی و اجتماعی و طبیعی این سرزمینها بوده و هست.

کلنیالیست‌ها و دول و انحصارات سرمایه‌داری استعماری بخاطر کسب منافع مادی به مستعمرات آمده‌اند و به این علت هم حاضر به ترک مستعمرات نیستند. اما برای «ماندن» با نوعی «رفتن» موافقت و چنان که خود می‌گویند از نظر سیاسی و فرهنگی می‌روند تا از نظر اقتصادی بمانند و چون از نظر اقتصادی مانده‌اند از نظر سیاسی و فرهنگی نیز باز خواهند گشت.

بررسی تاریخ تحولات اجتماعی در سرزمینهای مختلف از جمله مستعمرات ثابت می‌کند که هدف طبقات حاکم برای حفظ حکومت خود بر جامعه با استفاده از انواع و اقسام ترفندها و اقدامات سیاسی و فرهنگی و پلیسی، ادامه استثمار اقتصادی و حفظ و توسعه امتیازات مادی بوده است. حتی اگر همه نظریات و بررسی‌های اجتماعی انکار شود این حقیقت تاریخی را نمی‌توان انکار کرد که در طول تاریخ و در همه جوامع، طبقات حاکم امتیازات و رفاه مادی بیشتری از بقیه طبقات اجتماعی داشته‌اند و برای حفظ این امتیازات و ثروتها یا مردم جامعه خود را بی‌خبر نگه داشته و فریب داده‌اند یا علیه مردم جامعه خود جنگیده‌اند.

با توجه به این حقایق می‌توان دریافت که چرا بخصوص در جوامع مستعمراتی که اختلاف

اقتصادی، چگونگی شیوه تولید و نظام اقتصادی، و بررسی علل فقر اکثریت و ثروت اقلیت يك مسئله ضروری است.



تعریف امپریالیسم سرمایه‌داری بدون قبول رابطه تاریخی و ساختاری میان بازارهای چهارگانه (کالا، سرمایه، کار و حیات انسانی) و عدم توجه به وحدت جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، بدون بررسی فرهنگ و سیاست استعماری و محدود ساختن بررسیها به عوامل پیدایش و توسعه آن در درون جوامع سرمایه‌داری کلاسیک و بدون بررسی اثرات سلطه امپریالیسم سرمایه‌داری بر جوامع مستعمراتی، تشکیل طبقه و دولت وابسته به استعمار و طبقه زحمتکشان تهیدست، تعریفی نارساست. با توجه به نکات فوق می‌توان این حقیقت تاریخی را درک نمود که به علت همه‌جانبه بودن استعمار سرمایه‌داری، محدود ساختن مبارزات رهایی‌بخش مردم مستعمرات به زمینه‌های فرهنگی و سیاسی حاصلی جز شکست و ناکامی حتی در همان زمینه‌های فرهنگی و سیاسی ندارد؛ زیرا استعمار سرمایه‌داری و طبقه وابسته به استعمار (در چهره و لباس جدید) با نفوذ و حاکمیت در زمینه اقتصاد می‌توانند در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی نیز مواضع از دست رفته را مجدداً تصرف کنند (که در بسیاری از مستعمرات کرده‌اند).

اما با وجود همه رویدادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سطح جهانی، اعتراضات اجتماعی که در اکثر مستعمرات رخ می‌دهد ثابت می‌کند که اولاً سرمایه‌داری استعماری با وجود به کار بردن ابزارها و وسایل مدرن در جهت ترویج فرهنگ استعماری و با وجود ترفندهای سیاسی و استفاده از انواع سلاحها قادر به کنترل و خفه کردن مبارزات طبقه زحمتکشان تهیدست در مستعمرات برای دفاع از حق حیات نیست و نخواهد بود؛ دیگر این که انقلابهای آینده در مستعمرات به علت افزایش فقر عامه در این جوامع با اعلام خواسته‌های عمومی در زمینه اقتصاد (اعتراض به فقر عامه) آغاز و با هدف خروج از شیوه تولید مستعمراتی، تشکیل جمهوری اجتماعی و در حقیقت رهایی قطعی از غارت و سلطه استعمارگران و پادوهای محلی‌شان ادامه خواهد یافت.

اقتصادی شدیدی میان طبقه حاکم ثروتمند و طبقه زحمتکشان تهیدست وجود دارد و اختلاف و مبارزه طبقاتی اقتصادی مهمترین و اساسی ترین مسئله است، طبقات حاکم (وابسته به استعمار) و دول و انحصارات سرمایه‌داری انحصاری با همکاری یکدیگر با به کار بردن ترفندهای سیاسی و فرهنگی و در صورت لزوم زور، از طرح مسائل اساسی اقتصادی، علل اقتصادی فقر شدید و افزایش یابنده اکثریت زحمتکش و محروم، و فساد مالی و ثروتهای افسانه‌ای اقلیت استثمارگر و ثروتمند جلوگیری می‌نمایند. اما نه فقط مخالفتی با طرح مسائل فرهنگی، سیاسی و دینی تاجایی و به صورتی که منجر به طرح مسائل اساسی اقتصادی و بررسی و کشف علل فقر اقتصادی توده‌های وسیع در جوامع مستعمراتی نگردد ندارد، بلکه با کمال شوق و علاقه از ادامه بحث‌های پایان‌ناپذیر، بی‌خطر و ضرر سیاسی و فرهنگی که ضمناً سرگرمی و مشغولیاتی برای کل جامعه است و افکار عمومی مردم را از مسائل اساسی اقتصادی منحرف می‌کند، حمایت و استقبال می‌نمایند.

جدادانستن اقتصاد از سیاست و فرهنگ نادرست و بی‌پایه و از آثار نفوذ و سلطه فرهنگ استعماری است. به نظر می‌رسد این حقیقت ساده قابل فهم باشد که هر تغییر در يك زمینه، تغییر در زمینه‌های دیگر را ایجاد می‌کند و به همراه دارد. در هیچ جامعه‌ای «توسعه سیاسی»، بدون «توسعه اقتصادی» - اگر مراد از هر دو توسعه اصلاحات اساسی باشد - مقدور نیست. اقدامات اقتصادی و سیاسی بطور متقابل بر هم اثر می‌گذارد و نمی‌توان حد فاصل و مرزی میان «سیاست» و «اقتصاد» کشید. کسانی که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را دو مقوله جدا از هم و نامودی کنند یا اصولاً با این مقولات آشنایی ندارند یا اینکه می‌کوشند اهداف خاص طبقاتی خود را در پشت پرده يك بحث عام، کلی و سرگرم کننده پنهان کنند که در هر دو حال اقدامی به ضرر کل جامعه مستعمراتی است.

برای بسیج اراده آگاه طبقه زحمتکش تهیدست در جوامع مستعمراتی در جهت رهایی از سلطه جوامع سرمایه‌داری استعماری و غارتگری طبقه حاکم وابسته به استعمار از نظر اقتصادی، مظلوم سیاسی و فرهنگی آنان، طرح مسائل اساسی